

Inequality and Development: An Institutional Analysis of the Development Process

Mahmoud Rezaian * 

Ph.D. Student in Social Welfare, Faculty
of Social Sciences, Allameh Tabataba'i
University, Tehran, Iran.

Jafar Hezarjaribi 

Professor of Sociology, Faculty of Social
Sciences, Allameh Tabataba'i University,
Tehran, Tehran, Iran.

Vahid Shalchi 

Associate Professor of Sociology, Faculty
of Social Sciences, Allameh Tabataba'i
University, Tehran, Iran.

Introduction

The desires of all schools are the success and well-being of man. If we exclude purely ascetic and mystical teachings, the common thread of all of them is the need for well-being and prosperity. One of the most widely used concepts in the second half of the twentieth century in the humanities and social sciences, especially sociology and economics, is the concept of development. In development literature, the concept of development has been and remains very challenging and controversial. Since the emergence of the idea of development, there have been diverse perceptions and expectations of development. What is raised as the issue of the present research is what contexts and what preconditions from various social, cultural, political, and economic arrays are required to achieve development, and what characteristics should these various areas have so that development can be thought of from the ground up and achieved?

Literature Review

As a general sociological concept, development can be defined as a multidimensional process involving a change from a less to a more desirable social status. Social inequality refers to differences between individuals or the socially

* Corresponding Author: Rezaeeyanm_56@yahoo.com

How to Cite: Inequality and development: an institutional analysis of the development process, *Journal of Social Development and Welfare Planning*, 16(62), 85-130.

defined positions occupied by individuals. The point that deserves to be made in this speech is that inequality has types, varieties, and species, and in this respect, not all inequalities are the same; in other words, it is not possible to judge all types of inequality the same way. Sen considers the inequalities existing in human societies to be the product of the dysfunctions of the ruling systems. The spirit of institutionalism is to establish a systematic link between theory and environment or to pay attention to the intertwining of theory and environment. And Greif defines an institution as a set of institutional elements: rules, norms, beliefs, and organizations.

Materials and Methods

In this research, the inferential method is necessarily used. Explanation theory encompasses a multitude of topics and issues that together enable our understanding of the research agendas of many social sciences. Each explanation is an answer to a question, which can be divided into different categories. Some can be expressed with why-should and some with why-may. Answers to why questions often take the form of causal explanations. The second type (how-is-it-possible) typically focuses on the behavior of complex systems, such as complex artifacts, neural networks, social organizations, and economic institutions. These questions are related to the functional explanation of the system components. The logical structure of scientific explanations is based on the principle that a specific event or order can be subsumed under a general law or laws. Therefore, the approach of any explanation is deductive reasoning.

Results

The likelihood of democratic survival increases if the government manages to develop the country's economy sustainably and gradually, and continuously manages to reduce socio-economic inequalities through effective welfare policies. If development is understood as a deeply political process, discovering new ways in which all internal and external resources are mobilized, directed, and utilized in a new way to create growth and prosperity, the only agent that can and is capable of performing this task on a national scale is the government, or a form of government that is properly structured to perform such tasks. Theoretical studies, field research, and empirical evidence indicate a significant relationship between negative political culture and underdevelopment in Iran. Social development is the area of mutual interaction in society to produce and acquire the commitment or social capital that is necessary to create social unity.

Discussion

Institutions whose characteristics conflict with inclusive institutions are exploitative economic institutions. Although exploitative institutions can generate limited growth, they usually do not produce sustainable economic growth, and this growth is certainly not of the kind accompanied by creative destruction. And the arrangements that support economic growth are fragile in nature. No two societies create identical institutions. They each have distinct customs, different property systems, and even different practices from other groups.

Conclusion

Based on the conceptual framework of the research, as well as in response to the research questions, and as can be seen from these findings, for the convergent and harmonious interaction of social, political, economic, cultural, and legal structures and the institutional conditions required to achieve appropriate and proportionate development, in a way that can lead to relative prosperity and equality, the political institution and its complete manifestation, namely the government, must provide the necessary conditions for taking steps and walking the path of development by adopting coherent measures.

Keywords: Development, Inequality, Equal Development, Institutional Analysis, Institutional Analysis of Development



نابرابری و توسعه: تحلیل نهادی فرایند توسعه

دانشجوی دکتری رفاه اجتماعی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه
علامه طباطبائی، تهران، ایران.

محمود رضاییان *

استاد جامعه‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

جعفر هزارجریبی

دانشیار جامعه‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

وحید شالچی

چکیده

توسعه همواره مفهومی در حال تغییر و آسستن برداشت‌های گوناگون و بنابراین پرچالش و مناقشه‌برانگیز بوده و هست. این امر باعث شده‌است که توسعه، حوزه‌های گوناگون علوم انسانی و اجتماعی به‌ویژه جامعه‌شناسی، اقتصاد، علوم سیاسی و مطالعات فرهنگی را درنوردد و در تقاطع و هم‌چنین یکی از مهم‌ترین فصول مشترک آن‌ها لقب بگیرد. چنین ویژگی البته سبب شده‌است که دستیابی به توسعه نیازمند آرایه‌هایی گوناگون از این بسترهای چندگانه باشد، که بنابر پژوهش‌های جدیدتر و به بهترین وجه، در سیمای شرایط نهادی بستر ساز توسعه رخ می‌نماید. هدف این پژوهش، تحلیل نهادی شرایط مناسب و مساعد برای توسعه است، که قدر متقن آن ساختارهای اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی است، و این هدف را با روی‌کرد کیفی، روش اسنادی و تکنیک تبیینی-استنتاجی بر روی متون مرتبط با سویه‌های چهارگانه‌ی ساختاری در پیوند با امر توسعه دنبال می‌کند. بر اساس یافته‌ها آن‌چه درباره‌ی شرایط نهادی بستر ساز توسعه مطلوب، یعنی توسعه‌ای که دربردارنده‌ی عدالت باشد، می‌توان گفت، این است که چنین توسعه‌ای نیازمند زمینه‌سازی مناسب و بستر سازی شایسته در حوزه‌های ساختاری اجتماعی (افزایش سرمایه و امید اجتماعی)، فرهنگی (جنبه‌ی نرم‌افزاری-علمی، ارادی و وجودی توسعه)، اقتصادی (رشد قابل قبول، پایدار و عادلانه)، سیاسی (دولت توسعه‌گرا در سطح ملی و رابطه‌گرا در سطح بین‌المللی)، حقوقی (نگاهبان حقوق مالکیت و انباشت دانش و سرمایه) است.

واژه‌های کلیدی: توسعه، نابرابری، توسعه برابر، تحلیل نهادی، تحلیل نهادی توسعه

مقدمه و طرح مسأله

خواسته همه مکتب‌ها، کامیابی و بهروزی انسان است. اگر آموزه‌های صرفاً زهدگرایانه، عارفانه و آن‌جهانی را مستثنی کنیم، سویه یکرنگی همه آن‌ها، خود را در لزوم بهزیستی و رفاه نشان می‌دهد. یکی از مفاهیم بسیار پرکاربرد در نیمه‌ی دوم سده‌ی بیستم در علوم انسانی و اجتماعی و به‌ویژه جامعه‌شناسی و اقتصاد، مفهوم توسعه است. در این فراز و فرودها، گاهی طبیعت، فناوری و صنعت، زمانی اقتصاد، هنگامی سیاست، دوره‌ای فرهنگ، جایی اجتماع و هنگامه‌ای انسان، بحث، محور و هدف توسعه بوده است.

با این حال، انتظاری که بیشتر افراد جامعه با عقل سلیم از توسعه برداشت می‌کنند، این است که توسعه، باید خود را در در سیمای رفاه و به شکل برخورداری و بهزیستی انسان و جامعه نشان دهد، و برآنند که درغیر این صورت، یا به توسعه دست نیافته‌ایم و یا توسعه مطلوبی نبوده است. اساساً توسعه را چه می‌دانیم و از دست‌یابی به آن چه می‌خواهیم؟ نقش ساختارها و نهادهای اجتماعی در پیدایش توسعه چیست و این وضعیت و نهادها چه پیوندی با فرآیند توسعه در ایران دارند؟

"بین نابرابری درآمد و کیفیت نهادها، یک رابطه منفی وجود دارد. این رابطه نتیجه تاریخی روابط پیچیده‌ای است، که نهادها و نابرابری بر هم داشته‌اند. گزارش سال ۲۰۰۶ بانک جهانی، نمونه‌های تاریخی را بیان می‌کند، که اثرات متقابل نابرابری و نهادها، رشد اقتصادی بلندمدت را تحت‌الشعاع قرار داده‌اند. جامعه‌هایی که نابرابری ثروت و درآمد در آن‌ها بیشتر بوده‌است، همواره سیستم نهادی و حکومتی و کشورداری ضعیفی داشته‌اند و نتوانسته‌اند به فقر پایان دهند. درمقابل، کشورهایی که در آن‌ها نابرابری توزیع ثروت و درآمد کمتر بوده است، حکومت بهتری داشته‌اند" (یوسفی، ۱۳۹۲: ۱۲۴).

توسعه، هم در تعریف و هم در عمل یک فرآیند رادیکال و عموماً متلاطم است که در ارتباط با دگرگونی اغلب دامنه‌دار و سریع در کاربرد و توزیع منابع است و این کار اگر بخواهد موفقیت‌آمیز باشد، باید ساختارهای بنیادین حیات اقتصادی و اجتماعی را دگرگون

سازد و از این رهگذر منافع سیاسی جدیدی به وجود می‌آورد و با منافع سیاسی مستقر به چالش برمی‌خیزد (لفت‌ویچ، ۱۴۰۰: ۳۴۹). چنان‌که پولانی می‌گوید: "معتقدم وضعیت کنونی بشر را باید برحسب ریشه‌های نهادی این بحران تعریف کرد" (پولانی، ۱۳۹۹: ۵۲). در ادبیات توسعه، مفهوم توسعه بسیار پرچالش و مناقشه برانگیز بوده و هست. از آغاز پیدایش اندیشه توسعه، برداشت‌ها و چشم‌داشت‌های متنوعی از توسعه وجود داشته است. "ایده توسعه از موضوعات مهم در گفتمان علمی و رایج قرن بیستم به‌شمار می‌آید و از نظر اهمیت تقریباً با مفاهیمی همچون حقوق بشر، جهانی‌شدن و دولت رفاه برابری می‌کند" (میجلی، ۱۳۹۸: ۳۷).

توسعه واقعی چندبعدی و بی‌گمان محصور در دایره ارزش‌هاست. عاملانش مردم‌اند و گستره نیازمندی‌های واقعی همین مردم است که جهت و محتوای توسعه را تعیین می‌کند. غایت توسعه، شادی است، و شادی پیوستاری از بهره‌مندی مادی تا تعالی معنوی، تا عرفان، تا لذت‌پایندی به ارزش‌های انسانی، تاریخی و فرهنگی است. توسعه، ریشه در سنت دارد؛ آن هم سنت به‌معنای شناختی آگاهانه از عناصر اصیل تاریخ، فرهنگ، محیط زیست، دانش و احساس یک ملت و توسعه در خدمت ماست و نه ما قربانی بدل‌های کاذبی از آن (فاضلی، ۱۳۹۱: ۱۰).

مسئله این است که پیوند حکومت، دولت و نهادها با دانش و سیاست‌های توسعه چیست؟ آیا برنامه‌ای یا توسعه‌ای که نه تنها به برابری و عدالت منجر نشده است، بلکه نابرابری‌های ناموجه بسیاری را ایجاد نموده است، اساساً می‌توان توسعه نامید؟ یکی دیگر از موضوع‌های بسیار مهم در توسعه، جایگاه نهادها در امر توسعه است، بدین‌معنا که پرداختن به نهادهای اساسی جامعه و به‌ویژه نهاد سیاست و نقش و جایگاهی که آن‌ها در توسعه دارند و حتی فراتر از آن، بررسی بایسته‌های نهادی در راستای دستیابی به توسعه، رفاه، برابری و عدالت، باید جایگاهی درخور و شایسته در این زمینه داشته باشند.

هم‌چنین، موضوع نابرابری نیز همواره مسئله‌ای اجتماعی بوده است. "قشربندی و نابرابری اجتماعی یکی از مهم‌ترین مفاهیم و مسائل جامعه‌شناختی است. اهمیت آن بیشتر

از آن جهت است که، به عنوان یک متغیر مستقل بر روی متغیرهای دیگر اجتماعی تأثیر می‌گذارد و ریشه بسیاری از مسائل اجتماعی است" (رفیع‌پور، ۱۳۸۲: ۴۳۹).

مهم‌ترین مأموریت هر کوشش نظری برای توسعه، ارائه‌ی یک فهم روش‌مند از کانون‌های اصلی بازتولید کننده دوره‌ای باطل توسعه‌نیافتگی است. این کانون‌ها در کدام‌یک از ارکان ساختاری فرهنگ، سیاست، اجتماع و یا اقتصاد قرار دارند؟ لازمه این که توسعه به رفاه و برابری لااقل نسبی منتهی شود این است که توسعه‌ای در همه‌ی ابعاد و آرایه‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و حقوقی باشد. این امر بدان معناست که اگر توسعه، توسعه‌ای همه‌جانبه و متوازن نباشد، به رفاه و عدالت نخواهد رسید.

در ایران نیز از چندین دهه‌ی پیش، توسعه را طرح و برای آن برنامه‌هایی در نظر گرفته‌اند، ولی به گواه آمارهای ملی و بین‌المللی و نیز برداشت بسیاری از هم‌میهنان، هم‌چنان گم‌گشته‌ای در راه توسعه هستیم و توسعه به رفاه ایرانیان منجر نشده است. فراتر از دیدگاه‌های صرفاً تئوریک و نظری درباره‌ی توسعه، نابرابری و رفاه، آنچه این مفاهیم را برای جامعه ایران دارای اهمیتی چندین برابر می‌سازد، وضعیت کشور در شاخص‌های مربوط و مرتبط با این مفاهیم است.

مثلاً "در شاخص ترکیبی توسعه که متشکل از اجزای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، زیست‌محیطی و فردی و زیراجزای هفده‌گانه‌ی دیگری است، کشور ایران از نظر رتبه‌بندی سال ۲۰۲۱ این شاخص، در رتبه ۱۰۹ از ۱۴۹ کشور و نه تنها بیرون از کشورهای توسعه‌یافته، پیش‌رو در توسعه و در آستانه توسعه، بلکه در کشورهای در وضعیت هشدار توسعه و حتی پس از کشورهای چون بولیوی، السالوادور، گابن و ... قرار دارد" (درخشان و شعبانی افارانی، ۱۴۰۲: ۲۳). هم‌چنین "این کشور شاهد بوده است که تقریباً ۱۰ میلیون نفر در فقر فرو رفته‌اند و نابرابری‌های اجتماعی را تشدید کرده است.

چهل درصد مردم ایران در معرض فقر هستند. فقدان رشد توضیحی جزئی برای این روند بد رفاهی ارائه می‌دهد، اما این تمام ماجرا نیست. در واقع، در طول دوره کوتاه توسعه اقتصادی ایران، نرخ فقر به سختی از بین رفت. منافع رشد نصیب خانوارهای

پنجک‌های بالای مصرف شد در حالی که خانوارهای پنجک‌های پایین عقب ماندند. همچنین شواهدی مبنی بر نابرابری‌های ساختاری مداوم بین ساکنان روستایی و شهری، مردان و زنان، و افراد با و بدون تحصیلات متوسطه وجود دارد. با نگاه به آینده، زمینه‌ای برای رسیدگی به نابرابری‌های ساختاری در کشور وجود دارد.^۱

با این اوصاف و توجه به این مهم، که توسعه مفهوم و هدفی چندبعدی، چندپهلوی و بینارشته‌ای است، آنچه به عنوان مساله پژوهش حاضر مطرح است، این است که دستیابی به توسعه، نیازمند چه زمینه‌ها و چگونه پیش‌شرط‌هایی از آرایه‌های گوناگون اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی است، و این حوزه‌های گوناگون می‌بایست دارای چه ویژگی‌هایی باشند، که بتوان از اساس به توسعه اندیشید و به آن دست پیدا کرد؟

پیشینه داخلی پژوهش

راغفر و فدوی اردکانی (۱۳۹۳)، در پژوهش چهارچوبی تحلیلی در نظریه توسعه: فرهنگ، قدرت و نابرابری، به‌منظور درک فرایند و علل کامیابی‌ها و ناکامی‌های الگوهای توسعه، دریافته‌اند که: بی‌توجهی به زمینه‌های فرهنگی بسترساز توسعه یا به عبارتی نهادهای غیررسمی و نیز پیاده کردن سیاست‌های توسعه‌ای مغایر با اصول فرهنگی و ارزشی جامعه از عوامل مهم مخلّ دستیابی به توسعه محسوب می‌شوند، و چنانچه طی فرایند توسعه و در اثر سیاست‌گذاری‌های توسعه‌ای، نابرابری در هر یک از اشکال خود افزایشی بیرویه داشته باشد، موانعی جدی در ادامه پیشرفت و نزدیک شدن به اهداف توسعه ایجاد خواهد شد.

جلالی نائینی و غفاری (۱۳۹۴)، در پژوهشی با عنوان نقش نهادها در نابرابری، به بررسی تجربی اثر کیفیت نهادی بر روی نابرابری و بالعکس پرداخته‌اند. طبق نتایج به‌دست آمده، رابطه معکوس میان شاخص‌های آزادی‌های مدنی، حقوق سیاسی، آزادیهای اقتصادی، ریسک کشورها و شاخص ثبات سیاسی از شاخص‌های حکمرانی خوب (با

1. [https://documents.worldbank.org/en/publication/documents-\(reports/documentdetail\)](https://documents.worldbank.org/en/publication/documents-(reports/documentdetail)) .

نابرابری تأیید میشود. به عبارت دیگر نتایج نشان می‌دهد، کیفیت محیط نهادی بر میزان نابرابری مؤثر است و کیفیت بهتر محیط نهادی نابرابری کمتری را در پی خواهد داشت.

متقی (۱۳۹۵)، در پژوهش خود با نام واکاوی شاخص‌های توسعه اجتماعی ایران (روی‌کردی بر برنامه‌های توسعه)، با روی‌کردی توصیفی-تحلیلی به بررسی وضعیت عرصه‌های عمومی و رسمی اجتماعی ایران طی برنامه‌های اول تا پنجم توسعه و در دوره زمانی ۱۳۶۸ تا ۱۳۹۴ پرداخته است. بر اساس یافته‌های این پژوهش، تبیین جامعه‌شناختی برنامه‌های اول تا پنجم توسعه نشان داد که، دولت و نهادهای رسمی حاکمیتی نقش عمده و انحصاری در سیاست‌گذاری و اجرای برنامه‌های توسعه دارند.

افراخته (۱۳۹۸)، پژوهشی با عنوان نقش سازه‌های ذهنی در تحقق برنامه‌های توسعه ایران به انجام رسانده است و داده‌های جمع‌آوری شده با روش گراندد تئوری و استدلال استقرایی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. یافته‌ها نشان می‌دهد که اهداف اقتصادی برنامه‌های توسعه پس از ۷۰ سال محقق نشده است، زیرا برنامه‌ها مبتنی بر بنیان نظری محکم و منطبق بر شرایط کشور نبوده است.

طالبان و عسگری (۱۴۰۲)، در تحقیق خود با نام هم‌بستگی کانونیکال توسعه بر نابرابری در ایران، با تکیه بر تحلیل همبستگی کانونیکال، ارتباط میان مجموعه متغیرهای سازنده سازه توسعه اقتصادی-اجتماعی و مجموعه متغیرهای سازنده سازه نابرابری اجتماعی در جامعه ایران مورد بررسی تجربی قرار داده‌اند. نتیجه نهایی آن که، افزایش شاخص‌های توسعه اقتصادی-اجتماعی در دوره زمانی ۱۳۶۸ تا ۱۳۹۸ در ایران، احتمال عمیق‌تر شدن میزان نابرابری اجتماعی را بشدت افزایش داده است.

صفری شالی (۱۳۹۲ تا ۱۴۰۲) در رساله دکتری و مقالات متعدد به جایگاه سه اصل (برابری، نابرابری و توزیع) در تحقق سازه عدالت اجتماعی اشاره داشته است، که شامل:

۱. اصل برابری در دسترسی به فرصت‌ها و منابع
۲. اصل نابرابری (بر مبنای اصل استحقاق و شایستگی) و
۳. اصل عدالت توزیعی یا چتر حمایت در خصوص انواع آسیب‌دیدگان است.

پیشینه خارجی پژوهش

مار شال^۱ (۱۹۸۵)، در پژوهش توسعه، وابستگی و نابرابری جنسیتی در جهان سوم، بر این نظر است که، موضوع نابرابری جنسیتی کمتر مورد توجه سیستماتیک قرار گرفته است و اگرچه برخی از شاخص‌های کلان اقتصادی به عنوان پیش‌بینی‌کننده‌های مهم نابرابری جنسیتی در چندین معادله رگرسیونی ظاهر می‌شوند، اما مهم‌ترین متغیر توضیحی منطقه فرهنگی است و یافته‌ها نمی‌توانند از دیدگاه تئوریک مدرنیزاسیون یا وابستگی/جهانی‌پشتیبانی کنند.

آدامز^۲ (۲۰۰۴) در پژوهش رشد اقتصادی، نابرابری و فقر: برآورد کشش رشد فقر، نشان می‌دهد که در حالی که رشد اقتصادی فقر را در کشورهای در حال توسعه کاهش می‌دهد، نرخ کاهش فقر تا حد زیادی به نحوه تعریف رشد اقتصادی بستگی دارد. کنترل تغییرات در نابرابری درآمد هنگامی که رشد اقتصادی با تغییرات در میانگین درآمد (مصرف) بررسی می‌شود، کشش رشد فقر (به استثنای اروپای شرقی و آسیای مرکزی) ۲,۷۹ است. یعنی افزایش ۱۰ درصدی در میانگین نظرسنجی باعث کاهش فقر (۱,۰۰ دلار به ازای هر نفر در روز) تا ۲۷,۹ درصد می‌شود.

فیلدینگ و تورس^۳ (۲۰۰۵)، در مقاله‌ای با عنوان مدل معادله همزمان توسعه اقتصادی و نابرابری درآمد، کار موجود در مورد نابرابری و توسعه اقتصادی را با تخمین یک مدل ساختاری بین‌کشوری که روابط دوسویه بین نابرابری درآمد و سایر شاخص‌های توسعه اجتماعی و اقتصادی را شناسایی می‌کند، انجام می‌دهد. به طور کلی، نابرابری کمتر با بهبود سایر شاخص‌های توسعه همراه است، اما این نتیجه چندین تعامل پیچیده است.

بندیرا و نترج^۴ (۲۰۱۳)، در تحقیق خود با عنوان آیا نابرابری جنسیتی مانع توسعه و رشد اقتصادی می‌شود؟ شواهد و پیامدهای سیاست، این پرسش را مطرح می‌نمایند که آیا

-
1. Marshall
 2. Adams
 3. Fielding, and Torres
 4. Bandiera & Natraj

شواهد موجود از سیاست‌هایی حمایت می‌کند که کاهش نابرابری جنسیتی باعث رشد می‌شود؟ آن‌ها استدلال می‌کنند که شواهد مبتنی بر تفاوت بین کشورها برای طراحی سیاست، استفاده محدودی دارد زیرا ارتباط علت و معلولی از نابرابری به رشد را شناسایی نمی‌کند. اما این بدان معنا نیست که سیاست‌های کاهش نابرابری بی‌اثر هستند

والنتین و لینگناو^۱ (۲۰۱۵)، در پژوهش خود با نام تعریف و اندازه‌گیری فقر و نابرابری پس از ۲۰۱۵، نتیجه می‌گیرند که باید در ابتدا، خطوط فقر بین‌المللی مختلف برای اندازه‌گیری فقر شدید درآمدی در نظر گرفته شود و در عین حال، خطوط فقر ملی (با هماهنگی بین‌المللی) می‌تواند در این چارچوب ادغام شود تا از ارتباط درون‌کشوری اطمینان حاصل شود. هم‌چنین به دلیل اهمیت اصلی آنها برای کاهش فقر، نابرابری‌ها نیز باید در نظر گرفته شوند. به عبارت دیگر باید فاکتورهای فقر و نابرابری را با هم ترکیب کرد.

آن‌چه می‌توان در تحلیل پیشینه پژوهش و در راستای ضرورت پژوهش گفت این است که بیشتر این پژوهش‌ها بر یک یا حداکثر دو بعد از ابعاد ضروری توسعه تأکید داشته‌اند و آن‌چه نیاز است این است که به‌طور هم‌زمان همه ابعاد و ساختارهای چهارگانه نهادی اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی مورد لزوم برای رسیدن به توسعه مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد.

یکی از بهترین دیدگاه‌ها و نظرگاه‌های تحلیلی بسیار مهم و دقیق درباره چرایی و چگونگی این کام‌یابی در رسیدن به توسعه در برخی کشورها و ناکامی در دست‌یابی به آن در دیگر کشورها، تحلیل نهادی توسعه است، که وجهه نظر خود را نقش پررنگ نهادها و کیفیت آن‌ها در توسعه می‌داند. در واقع مسأله تحقیق این است که شرایط و بسترهای نهادی لازم برای دست‌یابی به توسعه پایدار، پایا، هم‌گون و متوازن چیست؟ نسبت رفاه و بهزیستی آدمیان با توسعه چیست؟ و توسعه و محصول آن چه نقشی در این زمینه دارند؟

نکته بااهمیت دیگر این که، پیوند حکومت، دولت و نهادها با دانش و سیاست‌های توسعه، رفاه و پیامدهای آن‌ها چیست؟ آیا برنامه‌ای یا توسعه‌ای که نه تنها به برابری، رفاه و

عدالت منجر نشده است، بلکه نابرابری‌های ناموجه بسیاری را ایجاد نموده است، اساساً می‌توان توسعه نامید؟ البته پیداست که رفاه و برابری هم‌ارز، برابر و معادل یکدیگر نیستند، بلکه رفاه عام‌تر و گسترده‌تر از نابرابری است. این امر بدان معناست که ممکن است در جامعه‌ای نابرابری نباشد و یا کم باشد، ولی رفاه وجود نداشته باشد.

به عبارتی در چنین جامعه‌ای همه یا بیشتر مردم در یک شرایط کاملاً یا تقریباً یکسان از نظر برابری یا نابرابری قرار دارند، ولی دارای رفاه نیستند و از رفاه خبری نیست. نمونه چنین وضعیتی را می‌توان در کشورهای با سیستم اقتصادی-اجتماعی-فرهنگی و سیاسی سوسیالیستی مانند کره شمالی مشاهده کرد، که باوجود قحطی‌های گاه‌وبیگاه و گرسنگی بخش زیادی از مردم درحد خوردن فقط دو وعده غذای کم‌ارزش در روز و ناتوانی در تامین حداقل نیازهای بهداشتی، بیشتر مردم در این وضعیت نارفاهی برابر هستند، یعنی برابری نسبی هست، ولی به‌هیچ روی رفاهی وجود ندارد.

از سوی دیگر، رفاه پدیده‌ای فردی نیست، که بتوانیم برای سنجش آن به شاخص‌های فردی اکتفا کنیم، بلکه رفاه پدیده‌ای جمعی است که در ارتباط با دیگران و در نسبت با دیگران سنجیده می‌شود و ارزیابی می‌گردد و مفهوم رفاه ذهنی از همین‌جا سرچشمه می‌گیرد. همان گونه که می‌بینیم، تأثیر نهادهای گوناگون اجتماعی و ساختاری و به‌ویژه نهاد سیاسی بر امر توسعه و رفاه در پژوهش‌های گوناگون مورد تأکید قرار گرفته است.

در جهان نظر و اندیشه، با طیف بسیار متنوعی از نظریه‌های گوناگون توسعه روبه‌رو هستیم و مهم‌ترین مأموریت هر کوشش نظری برای توسعه، ارائه یک فهم روش‌مند از کانون‌های اصلی بازتولید کننده دوره‌های باطل توسعه‌نیافتگی است. این کانون‌ها در کدام‌یک از ارکان ساختاری فرهنگ، سیاست، اجتماع و یا اقتصاد قرار دارند؟

یکی از بهترین دیدگاه‌ها و نظرگاه‌های تحلیلی بسیار مهم و دقیق درباره علل، چرایی و چگونگی این کام‌یابی در رسیدن به توسعه در برخی کشورها و ناکامی در گام‌نهادن در فرایند توسعه و دست‌یابی به آن در دیگر کشورها، تحلیل نهادی توسعه است، که وجهه

نظر خود را نقش پررنگ نهادها و کیفیت آنها در توسعه می‌داند. بدین معنا که پرداختن به نهادهای اساسی جامعه و به‌ویژه نهاد سیاسی و نقش و جایگاهی که آنها در توسعه دارند و حتی فراتر از آن، بررسی بایسته‌ها و شرایط نهادی در راستای دستیابی به توسعه، رفاه، برابری و عدالت، باید جایگاهی درخور و شایسته در این زمینه داشته باشند.

در این پژوهش تلاش بر آن است که، با بهره‌گیری از این نظریه و دیدگاه تحلیلی، به بررسی فرایند، شرایط نهادی و موانع توسعه پردازم. اکنون مسأله پژوهش این است که چه شرایط نهادی مناسبی به‌صورت هم‌زمان و در کنار یکدیگر باید وجود داشته باشند تا بتوان به توسعه‌ای همه‌جانبه و متوازن دست یافت؟

از آنجایی که در این پژوهش تلاش بر آن است که، با بهره‌گیری از این نظریه و دیدگاه تحلیلی، به بررسی فرایند و موانع توسعه پردازم. با این اوصاف، برای پژوهش، این پرسش‌ها طرح می‌گردند:

۱- نقش ساختارهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی برای دستیابی به توسعه

چگونه است؟

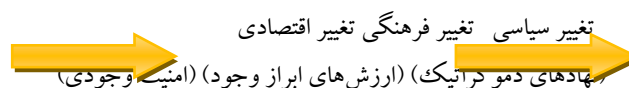
۲- شرایط نهادی مورد نیاز برای دستیابی به توسعه چگونه است؟

چارچوب مفهومی و نظری

توسعه

"به‌عنوان یک مفهوم کلی جامعه‌شناختی، توسعه را می‌توان به‌عنوان یک فرآیند چندبعدی شامل تغییر از وضعیت کمتر به وضعیت مطلوب اجتماعی تعریف کرد" (Thomas and Melvyn, 1997: 2). هم‌چنین "توسعه بُعدی اساسی از زندگی شخصی، روابط اجتماعی، سیاست، اقتصاد و فرهنگ در کشورهاست" (هینز، ۱۳۹۰: ۱۹). "گاهی در ایران به‌نظر می‌آید که گویا توسعه مثلاً افزایش تولید یا تغییر فنی یا مقولاتی از این قبیل است، درحالی‌که توسعه درحقیقت فرآیند تقابل و تعارض نهادها و زیرساخت‌های تمدن قدیم با اندیشه و بصیرت تمدن جدید است.

دقیقاً به همین دلیل است که فرآیند توسعه کلیت یک جامعه را دربر می‌گیرد (عظیمی، ۱۷:۱۳۹۶). توسعه دارای صورت‌های پایداری اقتصادی، زیست‌محیطی، انسانی، اجتماعی، سیاسی-امنیتی، پایداری منابع محلی و برنامه‌ریزی فرابخشی، جلب و تداوم مشارکت مردم است (فاضلی، ۴۳:۱۳۹۱). "دگرگونی فرهنگی، ارتباط بسیار نزدیک با دگرگونی اجتماعی-سیاسی و اقتصادی دارد" (اینگلهارت، ۱۳:۱۳۷۳). اینگلهارت این نتیجه‌گیری خود را در قالب دیاگرام توسعه انسانی نشان می‌دهد:



شکل ۱- دیاگرام توسعه انسانی (اینگلهارت و ولزل، ۱۸۶:۱۳۹۴).

نابرابری

"نابرابری اجتماعی^۱ به تفاوت‌های میان افراد یا جایگاه‌هایی که به صورت اجتماعی تعریف شده و افراد آن را اشغال کرده‌اند، اشاره می‌کند. با ورود کودکان به دوره‌ی نوجوانی، آن‌ها به طور فزاینده‌ای نابرابری را که منعکس‌کننده‌ی تفاوت در دست‌آوردهای فردی است، می‌بینند، ولی شانس را منصفانه نمی‌دانند، درحالی که ملاحظات کارایی عمدتاً در اواخر نوجوانی نقش دارد (Almas, 2010: 1). "نابرابری اجتماعی، دلالت‌های حقوقی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی نیز دارد" (زاهدی، ۴۰:۱۳۸۲).

چلبی نیز انواع نابرابری را ذیل عنوان کلی اختلال توزیعی بدین شرح بیان می‌نماید: نابرابری موضعی (توزیع تراکم ارزشمند در مواضع راهبردی و با نفوذ: تراکم ثروت مادی و تراکم قدرت)، نابرابری بیرونی و نابرابری فضایی (چلبی، ۱۸۰:۱۳۸۹). "در ابتدا نابرابری به گونه‌ای محدود برحسب توزیع درآمد تعریف می‌شد، اما امروزه نابرابری را بیشتر با مسائلی همچون تبعیض، استثمار و ستم‌گری، دسترسی متفاوت به منابع، ناتوانی در اعمال

1. Social Inequality

قدرت به گونه‌ای مؤثر و نداشتن توانایی مقاومت در برابر ستم گران مرتبط می‌دانند" (هال و میجلی، ۱۳۸۸: ۹۰).

منظور از فقر مطلق یعنی نداشتن مایحتاج زندگی و بعضاً آن را فقر معیشتی می‌خوانند. اما در عمل آن چه مایحتاج زندگی است، با گذشت زمان تغییر می‌کند، ولی تعریف فقر باید چیزی بیش از سهم متوسط درآمد دریافتی باشد (پیت و همکاران، ۱۳۹۱: ۲۸۶). اعضای طبقه‌ی متوسط کسانی هستند، که مطمئن هستند به محرومیت نرسیده‌اند، از دارایی‌های خود مطمئن هستند و می‌توانند برای چیزهایی غیر از مایحتاج اولیه خرج کنند.

شواهد نشان می‌دهند که سهم طبقه متوسط در یک جمعیت، با ثبات سیاسی، رشد اقتصادی و کیفیت نهادهای دولتی هم‌بستگی مثبت دارد. بنابراین طبقه‌ی متوسط قابل توجه، یک عامل مهم در توسعه اقتصادی است (Nissanov, 2017: 23). یکی از بدیع‌ترین رویکردها به فقر در قالب عنوان رفاه مثبت^۱، از آن گیدنز است. "او به دنبال کمک به مردم است تا در یک محیط اقتصادی و اجتماعی پویا که به وسیله جهانی شدن و نیروهای قدرتمند و جدید شکل گرفته است، درمورد مخاطرات مذاکره‌کننده و مسائل‌شان را خودشان اداره و کنترل نمایند.

محرومین و مطرودین که افراد حاشیه‌ای جامعه به حساب می‌آیند و اغلب وابسته به کمک دولت‌اند، باید مشارکت فعالانه در این محیط را بیاموزند تا بتوانند به عنوان کنش‌گران مستقل، در دنیای نوین و بی‌ثبات مخاطرات، عمل کرد مؤثری داشته باشند" (هال و میجلی، ۱۳۸۸: ۹۵).

نابرابری نسبی به طور قابل ملاحظه‌ای در مراحل اولیه‌ی توسعه افزایش می‌یابد، ولی این روند در مراحل بعدی معکوس می‌شود. چندین فرآیند وجود دارد که با توسعه اتفاق می‌افتد، با نابرابری درآمد مرتبط است و به طور قابل قبولی می‌تواند علی تفسیر شود. این‌ها تغییرات بین‌بخشی در ساختار تولید، گسترش سطح تحصیلات و سطح مهارت نیروی کار و کاهش نرخ رشد جمعیت است. نتایج مقطعی از این فرضیه حمایت نمی‌کند که بدتر شدن نابرابری

نسبی، منعکس‌کننده فقر مطلق طولانی‌مدت بخش‌های بزرگی از جمعیت در مسیر توسعه است. الگوی متقاطع نشان می‌دهد که میانگین درآمد مطلق گروه‌های صدک پایین، با افزایش تولید ناخالص داخلی سرانه افزایش می‌یابد، اگرچه کندتر از گروه‌های با درآمد بالا (Montek, 1976: 26).

رابطه بین نابرابری درآمد و توسعه اقتصادی هنوز مورد بحث است. سایر عوامل مرتبط با محیط نهادی یک کشور نیز، به‌طور قابل توجهی بر نابرابری درآمد در طول فرآیند توسعه تأثیر می‌گذارند (Tsakloglou, 1988: 1).

عدالت

کانت استدلال می‌کرد که بالاترین ویژگی دولت خوب، چنان که ارسطو نیز معتقد بود، عدالت است و فقط قدرت مطلق حکومت، ضامن عدالت نیست. او می‌گوید فقط آن‌گونه تنظیمات و ترتیبات مدنی، عادلانه (یا به‌حق) اند، که حداکثر آزادی یکسان را برای همه ممکن سازند (سالیوان، ۱۳۸۰: ۴۰). به عقیده کانت، آن‌چه تساوی سیاسی بدان نیاز دارد، فرصت یا امکان برابر است، بدین معنا که هرکس باید مجاز باشد برای رسیدن به هر وضع و مقامی که آرزومند آن است، در محدوده امکانات یک جامعه آزاد تلاش کند، و هیچ‌کس نباید به‌طور غیرقانونی مانع رسیدن دیگران به آرزوی‌شان شود (سالیوان، ۱۳۸۰: ۴۵).

در نظریه عدالت به مثابه‌ی انصاف رالز، درباره پنج ایده بنیادین سخن گفته شده است: جامعه به‌عنوان نظام منصفانه همکاری، ایده جامعه به‌سامان، ایده ساختار اساسی این جامعه، ایده موقعیت اولیه و سرانجام ایده شهروندان آزاد و برابر مشارکت‌کننده در هم‌کاری (رالز، ۱۳۹۵: ۱۶).

این که چرا باید برای بسیاری از مهم‌ترین چیزها در زندگی از طریق یک نوع کمک مالی جمعی دولتی بها پردازیم، در نظریه‌ی اقتصادی شکست بازار نهفته است (پیت و همکاران، ۱۳۹۱: ۴۶۵). بیکاری و ناتوانی بازار در ایجاد شغل برای بسیاری از شهروندان، از

بدترین شکست‌های بازار است، که خود منبع اصلی ناکارایی و دلیل اصلی نابرابری است (استیگلتز، ۱۳۹۵: ۱۶). شهروندی بر دو شرط مبتنی است: نخست، دولت تکثرگرا و دموکراتیک، زیرا دولت‌های دیکتاتوری و سلطنتی شهروند ندارند، بلکه دارای رعیت یا تبعه هستند. دوم، جامعه مدنی باز و آزاد (فیتزپتریک، ۱۳۸۳: ۱۲۱).

مارشال بر آن بود که شهروندی در رژیم‌های دموکراتیک، با گذشت زمان رشد می‌یابد. چنان‌که سرانجام سه بُعد مشخص پیدا می‌کند که او آن‌ها را بعد مدنی، بعد سیاسی و بعد اجتماعی می‌نامد. به نظر وی، حقوق مدنی (آزادی بیان، حق محاکمه‌ی منصفانه و دسترسی برابر به نظام قانونی) نخستین حقوقی بود که برقرار گردید. حقوق سیاسی (حق رأی، نامزدی مقامات انتخابی، حق شرکت در احزاب سیاسی و مشارکت در فرآیند قانون‌گذاری) پس از حقوق مدنی پدید آمد. بُعد سوم، یا حقوق اجتماعی (حقوق استحقاقی افراد مانند امنیت اجتماعی، مزایای بیکاری، مزایای بهداشتی (همچون مراقبت‌های بهداشتی و درمانی و کمک‌های پزشکی) و مزایای آموزشی) با ظهور دولت جدید رفاه پدیدار گردید (کیویستو، ۱۳۸۵: ۹۹).

نابرابری عادلانه و نابرابری غیرعادلانه

"سیاست‌هایی که در جهت برابری نتیجه حرکت می‌کنند، باید افراد را در موقعیت‌های با ارزش یکسان قرار دهند، درحالی‌که سیاست‌هایی که به دنبال برابری فرصت هستند، ساده‌ترند. هدف این است به افراد در یک جامعه نابرابر، نقطه‌ی شروع یکسانی داده شود" (پیت و همکاران، ۱۳۹۱: ۹۵). به نظر فیتزپتریک، برابری اجتماعی لزوماً مطلق نیست و ممکن است که نه مساواتی خام و مطلق، بلکه به میزانی مطلوب از برابرسازی نظر داشته باشیم، مثلاً به معنای میزانی حداقل از ثروت که نباید اجازه داد هیچ‌کس به پایین‌تر از آن سقوط کند و میزانی حداکثر از ثروت که هیچ‌کس نباید اجازه صعود به بالاتر از آن را بیابد تعریف شود" (فیتزپتریک، ۱۳۸۳: ۵۲).

بازارها به خودی خود، حتی زمانی که پایدارند، اغلب موجب سطوح بالایی از نابرابری می‌شوند. تحقیقات اقتصادی و روان‌شناسی سال‌های اخیر، نشان‌گر اهمیت انصاف برای مردم است. از بین تمام دلایل، تنها چیزی که باعث می‌شود تا مردم برای اعتراض به خیابان‌ها بیایند، احساس بی‌انصافی در اقتصاد و سیاست است (استیگلتز، ۱۳۹۵: ۱۸). اگر هیچ فردی پاسخگو نیست و اگر هیچ فردی را نمی‌توان برای آن چه روی داده‌است، مقصردانست، پس باید مشکل را در نظام سیاسی و اقتصادی جست‌وجو نمود (همان، ۲۰). آلبریتون در نقد رویکرد سرمایه‌داری به تعهدهای اجتماعی‌اش می‌گوید: "سرمایه‌داری همیشه در تلاش برای تصاحب خصوصی سودها و اجتماعی کردن هزینه‌ها بوده است" (آلبریتون، ۱۳۹۴: ۱۳). سخنی که در این گفتار شایسته‌ی پرداختن است، آن است که، نابرابری انواع، اقسام و گونه‌هایی دارد و از این لحاظ همه‌ی نابرابری‌ها مانند یکدیگر نیستند و به عبارت دیگر نمی‌توان درباره همه گونه‌های نابرابری به یکسان داوری کرد و سخن گفت. گسترده‌ترین ناهمسانی، تفاوت و تمایز در بین این گونه‌ها، درباره نابرابری‌های عادلانه و نابرابری‌های ناعادلانه است.

و این گونه که پیداست، آن‌چه ناپسند و نامطلوب و برای اجتماع زیان‌بار و کاهنده و از بین برنده انگیزه‌ها، تلاش‌ها و کوشش‌هاست، نابرابری‌های نادادگرانه و غیرعادلانه است. و گر نه، بودن نابرابری‌های دادگرانه و عادلانه، همواره هم‌چون نیرویی پیش‌ران و انگیزه‌ای نیرومند برای کوشش به سوی بالا بردن توان‌مندی‌ها و توانش‌ها و پتانسیل‌های افراد و در پایان به نفع همگی افراد و جامعه است. آن‌چه از این گفته‌ها بر می‌آید آن است که باید با راه‌کارهایی به دنبال از بین بردن، برچیدن و حذف نابرابری‌های غیرعادلانه باشیم و هر نابرابری‌ای ناپسند، ناخواستی و نامطلوب نیست.

آمارتیا سن: توسعه به مثابه‌ی آزادی

سن، نابرابری‌های موجود در جوامع انسانی را، محصول نابسامانی‌های نظام‌های حاکم می‌داند (سن، ۱۳۸۱: ۱۷). تولید به تنهایی کافی نیست. مردمی که به غذا نیاز دارند، باید

بتوانند آن را خریداری کنند. و مشکل دقیقاً از همین جا آغاز می‌شود (همان). ارتباط بین رشد اقتصادی و توسعه کیفیت حیات انسان‌ها مشروط به این است که چگونه ثمرات رشد اقتصادی در جامعه تقسیم می‌شوند (همان، ۹).

در این رویکرد بسط آزادی هم به عنوان هدف و هم به مثابه‌ی ابزارهای اصلی توسعه در نظر گرفته می‌شود. توسعه شامل حذف انواع مختلف موارد خلاف آزادی‌هایی است که انتخاب و فرصت اعمال عاملیت معقول مردم را محدود می‌سازند (همان، ۱۴). ترتیبات اجتماعی شامل بسیاری از نهادها (از جمله دولت، بازار، دستگاه حقوقی، احزاب سیاسی، رسانه‌ها، گروه‌های حافظ منافع عمومی و اجتماعات مربوط به بحث‌های عمومی) بر حسب نقش و سهم هریک در گسترش و تضمین آزادی‌های اساسی افراد - افراد به عنوان عوامل فعال تحول و نه به عنوان دریافت‌کنندگان منفعل اعانات ارائه شده - مورد تحقیق و تفحص قرار می‌گیرند (همان، ۱۶).

تأکید بر آزادی‌های انسانی در تعارض با دیدگاه‌های محدودتر توسعه همچون شناسایی توسعه با رشد تولید ناخالص ملی، افزایش درآمدهای شخصی یا صنعتی کردن قرار می‌گیرد. این‌ها می‌توانند به عنوان ابزار بسط آزادی‌ها بسیار مهم باشند، اما آزادی‌ها وابسته به عناصر تشکیل‌دهنده‌ی دیگری همچون ترتیبات و مناسبات اجتماعی و اقتصادی (تسهیلات آموزشی و مراقبت‌های بهداشتی) و حقوق سیاسی و مدنی (آزادی شرکت در مباحث اجتماعی و تحقیقات عمومی) نیز هستند.

توسعه مستلزم حذف منابع اصلی موارد فقدان آزادی‌هاست: فقر و ظلم، فرصت‌های ناچیز اقتصادی و محرومیت نظام‌مند اجتماعی، غفلت از تسهیلات عمومی و عدم مدارا و افراط حکومت‌های سرکوب‌گر (همان، ۱۸). علیرغم افزایش بی‌سابقه در وفور عمومی، در جهان معاصر آزادی‌های ابتدایی تعداد بسیاری از مردم - چه بسا اکثریت مردم - نفی می‌شوند (همان، ۱۹).

داگلاس نورث خشونت و نظم‌های اجتماعی

"روح نهادگرایی، برقراری پیوند نظام‌وار میان نظریه و محیط و یا توجه به درهم تنیدگی نظریه و محیط است" (ریشتر، ۱۳۹۷: ۷). به نظر ویلیامسون، نهادها طراحی شده‌اند تا هزینه‌های مبادله را کاهش دهند. نورث می‌گوید: دلایل وجود نهادهای ناکارآمد، ناکارآمدی‌های بازارهای سیاسی است (همان، ۲۷ و ۲۸). "وظیفه علوم اجتماعی، تبیین مشخصه‌های عمل کرد جوامع در گذر زمان، از جمله وجود شکاف عمیق در سطح بهزیستی انسانی بین کشورهای ثروتمند و فقیر، در کنار قالب‌های متضاد و ناهمگون سازمان‌دهی سیاسی، باورها و ساختار اجتماعی به وجود آورنده‌ی این عملکردهای متفاوت است" (نورث و هم‌کاران، ۱۳۹۶: ۳۹).

عناصر چهارچوب مفهومی نورث عبارتند از: خشونت، سازمان‌ها، نهادها و باورها (همان، ۴۰). "در کل تاریخ بشر، سه نظم اجتماعی وجود داشته است، که در خلال ده هزار سال گذشته پدیدار شده‌اند: نظم خوراک‌جویی^۱، نظم دسترسی محدود^۲ یا حکومت طبیعی^۳، که در انقلاب اجتماعی اول پدید آمد، و نظم دسترسی باز^۴، که با انقلاب اجتماعی دوم پدیدار شد، و در آن روابط شخصی هنوز اهمیت دارند. شواهد چند دهه گذشته مختلط و متضادند، ولی توسعه‌ی اقتصادی و توسعه سیاسی طی دو سده اخیر پایه‌ی هم حرکت کرده‌اند" (همان).

این بحث یادآور منازعه همیشگی و هرروزه در سطح محافل سیاسی، مطبوعاتی و رسانه‌ای و تاحدود اندکی دانشگاهی و علمی در نیمه دوم دهه‌ی هشتاد و اندکی کم‌تر نیمه نخست دهه نود، یعنی زمان استقرار دولت‌های هفتم و هشتم پس از انقلاب سال ۵۷ به ریاست سیدمحمد خاتمی تحت عنوان دوگانه توسعه سیاسی و توسعه اقتصادی و اولویت یکی بر دیگری بود، که هریک طرف‌داران و هوادارانی را برای خود یافته بود.

-
1. Foraging
 2. Limited access order
 3. Natural State
 4. Open access order

"توسعه اجتماعی مدرن مستلزم بهبود هم‌زمان سرمایه انسانی و فیزیکی، فناوری و نهادهاست. رابطه‌ی هم‌زمان بین دموکراسی و درآمدهای بالا، به‌نظر نمی‌آید به‌معنای آماری رسمی یک رابطه‌ی علی باشد، بلکه از تأثیر عاملی حذف‌شده پرده برمی‌دارد. الگوی روابط اجتماعی در نظم دسترسی باز، همان عامل حذف‌شده است (همان، ۵۷).

گرایف نهاد را به مثابه‌ی مجموعه‌ای از عناصر نهادی تعریف می‌کند: قواعد، هنجارها، باورها و سازمان‌ها (نورث و همکاران، ۱۳۹۶: ۷۵). در سرتاسر تاریخ ثبت شده‌ی بشری، توقف خشونت و دست‌یابی به صلح، با خلع سلاح کارشناسان خشونت محقق نشد، بلکه صلح زمانی حاکم شد، که خشونت‌ورزان آشکارا یا پنهانی، ترتیباتی برای کاهش سطح خشونت طراحی کردند (همان، ۷۸).

حکومت طبیعی، به عنوان یک نظم اجتماعی ثابت دارد، اما از نظر شکل‌بندی ایستا نیست. اگرچه همواره یک ائتلاف مسلط وجود دارد، اما هویت و ترتیبات درونی آن همراه با تغییرات جهان، دائماً دگرگون می‌شوند. به همین دلیل ساختار واقعی ائتلاف مسلط در حکومت طبیعی ذاتاً ناپایدار است. ائتلاف مسلط به‌طور مرتب با کنارگذاشتن اعضای ضعیف‌تر و جذب اعضای قوی‌تر جدید و بازآرایی ترکیب کل ائتلاف، اندازه و ترکیب خود را تغییر می‌دهد (همان، ۹۰).

تفکیک به‌معنای یکسان‌بودن تمام حکومت‌های طبیعی نیست و امروزه انواع بسیار متفاوتی از حکومت طبیعی وجود دارند. بیشتر توسعه‌ی اقتصادی و سیاسی در تاریخ بشری درون حکومت‌های طبیعی رخ داده‌است (همان، ۹۲). سه نوع حکومت طبیعی وجود دارند: شکننده، پایه و بالغ. البته هیچ مرز دقیقی بین این سه گونه وجود ندارد (همان، ۹۳). در حکومت طبیعی شکننده، حکومت در هنگام مواجهه با خشونت داخلی و خارجی، به‌ندرت از عهده بقای خود برمی‌آید (همان، ۹۵-۹۳).

در حکومت طبیعی پایه، برخلاف حکومت طبیعی شکننده، ساختار سازمانی باثبات‌تر و بادوام‌تری برای حکومت به‌وجود می‌آورد و حرکت از حکومت طبیعی شکننده به پایه، به‌شکل تدریجی صورت می‌پذیرد. نهادهای حکومت طبیعی پایه، عمدتاً از جنس نهادهای

حقوق عمومی هستند، نهادهایی که وجوه ظاهری حکومت، روابط درونی آن و روابط حکومت با اعضای ائتلاف مسلط را ساختارمند می‌کنند (همان، ۹۷-۹۵).

در حکومت طبیعی بالغ، ساختارهای نهادی بادوام برای حکومت و توانایی پشتیبانی سازمان‌های فرادست که بیرون از چهارچوب اصلی حکومت هستند، مشخصه حکومت طبیعی بالغ به شمار می‌رود (همان، ۱۰۰ و ۹۹). رهیافت نهادی تطبیقی^۱ مستلزم اجتناب از تقلیل‌گرایی است. نباید دولت را تا حد مجموعه منافع تک‌تک سازمان‌ها، جمع‌برداری نیروهای سیاسی یا چکیده‌ای از یک اجبار اقتصادی فروکاست. دولت‌ها فرآورده تاریخی جوامع خودشان هستند، ولی این به آن معنا نیست که بازپچه سایر نقش‌آفرینان جامعه‌اند.

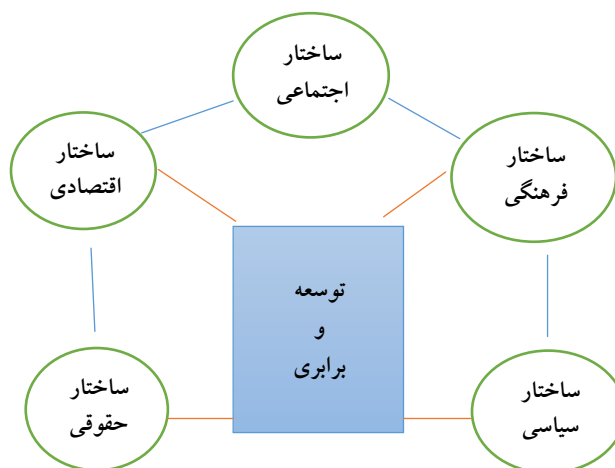
دولت را باید نهاد و عاملی اجتماعی در نظر گرفت که وزن خاص خود را دارد و بر روند دگرگونی‌های اقتصادی و اجتماعی اثر می‌گذارد، حتی اگر توسط آن‌ها شکل گرفته باشد. در رهیافت نهادی تطبیقی، دولت را همچون نهادی دارای ریشه تاریخی در نظر می‌گیریم، نه فقط مجموعه‌ای از واحدهای راهبردی. پیامدهای اقتصادی نیز حاصل نهادهای اجتماعی و سیاسی است و صرفاً واکنشی در برابر شرایط مسلط بازار نیست (اوانز، ۵۴:۱۳۹۸).

حساسیت نظری تحقیق

بر اساس آنچه در چارچوب مفهومی پژوهش آمد، پیوندی ناگسستگی بین مقوله‌های توسعه، دولت، برابری و رفاه وجود دارد و هر برنامه‌ای برای دستیابی به توسعه، به‌خودی‌خود امری سیاسی است، چراکه درنهایت به باز توزیع منابع موجود و حاصل از توسعه در بین افراد جامعه مربوط است، هرچند این مفاهیم پیامدهای تعیین‌کننده‌ای بر بسیاری از ترتیبات اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی دارند.

از آنجایی که توسعه مفهومی بین‌رشته‌ای است، درواقع تر این پژوهش براین مبنا استواراست که با تجزیه‌ی شرایط و بسترهای نهادی به آرایه‌ها و ابعاد چهارگانه بالا به‌اضافه باورها و حقوق (قوانین) و همچنین تعامل ارکان سه‌گانه‌ی بازار، دولت و جامعه مدنی درکنار آن‌ها، و سپس تحلیل نقشی که این روندها بر زمینه‌ها و فهم و درکی که از فرآیند توسعه وجود دارد، به واریسی شرایط نهادی حاکم بر توسعه در ایران بپردازیم.

چون همه این موضوعات مطرح شده، بیان‌گر اهمیت نهادها و سیاست توسعه و جایگاه دولت در آن و همچنین اهمیت توسعه متوازن در دستیابی به برابری است، چارچوب تحلیل نظری پژوهش به این صورت خواهد بود که سازوکار کنش و برهم‌کنش ساختارهای اجتماعی چهارگانه اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در کنار ساختار حقوقی- قانونی، دارای تأثیر تعیین‌کننده و حتی تعیین‌بخش امکان یا چگونگی دستیابی به توسعه بایسته و رفاه و برابری نسبی ناشی از آن خواهند بود. بر این مبنا و بر اساس چارچوب مفهومی پژوهش، چنین مدلی برای این پژوهش پیشنهاد می‌شود.



شکل ۲- مدل مفهومی پژوهش

روش پژوهش

در این پژوهش به‌ضرورت از روش استنتاجی استفاده می‌شود. تئوری تبیین شامل توده‌ای از عناوین و مسایل است که بر روی هم درک ما را از برنامه‌های تحقیقی بسیاری از علوم اجتماعی میسر می‌سازند (لیتل، ۱۳۸۶: ۲). هر تبیین پاسخ به سوالی است، که می‌توان به دسته‌های مختلفی تقسیم کرد. برخی را با چرا- باید و برخی را با چرا- ممکن است می‌توان بیان نمود. پاسخ به سوالات چرا دارا اغلب صورت تبیین علی به‌خود می‌گیرند.

نوع دوم (چگونه - ممکن است) نوعاً متوجه به رفتار سیستم‌های پیچیده‌اند، از قبیل مصنوعات پیچیده، شبکه‌های عصبی، سازمان‌های اجتماعی و نهادهای اقتصادی. این سوالات با تبیین کارکردی اجزای سیستم مرتبط‌اند (لیتل، ۱۳۸۶: ۷ و ۶). ساختار منطقی تبیین‌های علمی مبتنی بر این اصل است که، حادثه‌ای یا نظامی خاص را می‌توان تحت قانون یا قوانینی عام مندرج نمود. بنابراین روی کرد، هر تبیینی استدلالی قیاسی است (لیتل، ۱۳۸۶: ۸).

تحلیل علی در علوم اجتماعی کاری رواست، ولی بستگی به آن دارد که مکانیسم‌های اجتماعی موثر از طریق فعل فرد را چه بدانیم. علت اجتماعی متکی بر احکام فاعلیت انسانی است. تئوری اختیار عاقلانه و علم‌الاجتماع تفسیری مکانیسم‌های علی مشخصی را به‌دست می‌دهند، که زیربنای علت اجتماعی‌اند (لیتل، ۱۳۸۶: ۱۷).

رابطه‌ی علی میان پدیده‌های اجتماعی، انواع مختلفی چون حکم شخصی علی، رابطه کلی علی، مداخلیت علی و گاه بیان علیت احتمالی است. مصادیق علت یا معلول در تحلیل‌های اجتماعی بسیار متنوع‌اند: اعمال فردی، اعمال جمعی، ساختارهای اجتماعی، فعالیت دولت، صور مختلف سازمانی، نظام هنجارها و ارزش‌ها، انحای تجلیات فرهنگی، روابط اجتماعی و شئون جغرافیایی بوم‌شناختی محیط زندگی (لیتل، ۱۳۸۶: ۱۹).

نوعی از تبیین ساختاری، گونه‌ای از تبیین علی است که ساختارهای اجتماعی را علت اصلی پدیده‌های اجتماعی می‌داند. نخستین مدعای تبیین علی-ساختاری یا ساختارگرایی علی این است که، جوامع سیستم‌های درهم‌تنیده‌ای هستند که ساختارهای اجتماعی بسیار

متنوعی را در دل خود جای داده‌اند. مدعای دومش این است که بسیاری از خصیصه‌های مهم جوامع را می‌توان معلول اجزای خاص این ساختار دانست و قدرت علی ساختارهای اجتماعی در مکانیسم‌های علی نهفته‌است، که افعال افراد واسطه‌ی بروز آن‌هاست (لیتل، ۱۳۸۶: ۱۶۷ و ۱۶۶).

قدرت علی ساختارهای اجتماعی، در تبیین‌های اجتماعی منزلت شرایط علی خفته را دارند و ساختارها با فراهم آوردن جوی از منع و ترغیب به فاعلان درون سیستم اعمال اثر می‌کنند و فاعلان هم رفتار خود را با آن هماهنگ می‌کنند و از این رفتارهای هماهنگ، پیامدهای اجتماعی ویژه‌ای پدیدار می‌گردد. اغلب چنان است که ساختارها تعیین‌بخش پیامدها نیستند، بلکه تنها احتمال‌شان را افزون‌تر می‌کنند. اگر بخواهیم نحوه‌ی رفتار افراد در نهاد خاصی را بدانیم، باید بینیم اهداف و عقایدشان چیست و انتخاب چه شقوقی برای رسیدن به اهداف‌شان میسر است (لیتل، ۱۳۸۶: ۱۷۰).

در این روش، همان‌طور که "منطق‌دانانی هم‌چون پرست و ویلیامسون از انجام چنین گزینشی براساس روش‌شناسی استنتاج به بهترین تبیین^۱ یا نظریه‌ربایی^۲ سخن گفته‌اند، در رویارویی با نظریات در علوم تجربی، متافیزیک، اخلاق، منطق یا هر حوزه دیگری، نظریه‌هایی را انتخاب می‌کنیم که معیارهای تعیین‌کننده یک نظریه‌ی خوب را بهتر از بقیه برآورده کند. مهم‌ترین معیار در بین آن‌ها، معیار کفایت برای داده‌هایی است که آن نظریه برای توضیح آن‌ها منظور شده‌است.

در این‌جا منطق منظور از داده‌ها، استنتاج‌های خاصی هستند که آن‌ها را درست یا نادرست می‌دانیم. معیارهای دیگری که به‌دفعات به آن‌ها استناد می‌شود عبارتند از: سادگی^۳، موضعی^۴ نبودن، قدرت وحدت‌بخشی^۱، و فایده‌مندی^۲. معیارهای پرست برای گزینش نظریات، همان معیارهای روش‌شناسی بهترین تبیین است.

1. inference to the best explanation
2. abduction
3. simplicity
4. ad hoc

ویلیامسون نیز از به‌کارگیری این روش‌شناسی در به‌کارگیری نظریات منطقی سخن می‌گوید: مسلماً نظریه‌های علمی، متناسب با میزان هم‌سازی‌شان با شواهد مقایسه می‌شوند، ولی علاوه بر آن، فضایل هم‌چون قوت^۳، سادگی، زیبایی^۴ و قدرت وحدت‌بخشی نیز در این قیاس شریکند. بدین طریق ممکن است با مسامحه از استنتاج به بهتری تبیین سخن بگوییم، گرچه درمورد قضایای منطقی به‌طور خاص، منظور از توضیح، توضیح علی نیست، بلکه هدف، فرایند وسیع‌تری است، که عبارت از جمع‌آوری اطلاعات متنوع زیر چتر تعمیم‌هایی است که آن اطلاعات را به نحوی روشن‌گر وحدت می‌بخشند" (الوند و هم‌کاران، ۱۳۹۹: ۲).

از این‌رو نظریه‌هایی متناسب با اهداف یادشده و موردنظر در این پژوهش‌گزینش می‌شوند. از آن جایی که در تحقیقات کیفی این‌چنینی، از آن‌چنان مفاهیم نظری استفاده می‌شود، که بابه‌کارگیری معیارهای شش‌گانه فوق، بتوانند بهترین تبیین را از مساله پژوهش داشته باشند از سویی، و این‌که هدف و مساله این پژوهش، تبیین و تحلیل شرایط نهادی توسعه است، اعتبار در این نوع پژوهش‌ها، به نوعی اعتبار تبیینی یا توان و قدرت تبیین‌کنندگی نظریه‌های به‌کار رفته برای هدف پژوهش است، که برای تحلیل و تبیین شرایط نهادیم زمینه‌ساز توسعه، بسندگی و شایستگی دارند.

در این پژوهش برای انتخاب متون مورد نظر برای بررسی، و در راستا و هماهنگی با حساسیت نظری پژوهش، پژوهش‌گر به دنبال آن دسته از متونی بوده است که به ارتباط لاقط یک بعد از ابعاد ساختاری طرح شده در مدل مفهومی پژوهش با توسعه پرداخته‌اند و به صورت نظری و هدف‌مند از میان آن‌ها با تکیه بر صاحب‌نظران و نظریه‌پردازان برجسته‌تر این حوزه‌ها متون مورد تحلیل و تحقیق‌گزینش شده‌اند.

-
1. Unifying power
 2. Fruitfulness
 3. Strength
 4. Elegance

یافته‌های پژوهش

از آنجایی که این پژوهش به روش استنتاجی صورت می‌گیرد، در بخش یافته‌ها به مدد این روش و با هدف استخراج ساختار مناسب توسعه، با این توجیه که پدیده‌ها محصول ساختارهای اجتماعی هستند، به بررسی نسبت و تناسب ساختارهای گوناگون با امر توسعه پرداخته می‌شود. همان‌گونه که با مروری هرچند گذرا بر ادبیات و قلمرو مفهومی این پژوهش درمی‌یابیم، به دلایل و از جهات گوناگون توسعه که همه‌ی ساختارها و زیرساختارهای متعارف و مطرح در علوم اجتماعی را دربرمی‌گیرد و درمی‌نوردد. از این‌رو لازم و ضروری است که در این پژوهش از چنین گستردگی برخوردار باشد، که تا جایی که شدنی است، از هیچ جنبه‌ای فروگذار نکند و همه‌ی آن‌ها را پوشش دهد. برای دستیابی به چنین منظوری می‌بایست شرایط نهادی را در اجتماع، فرهنگ، سیاست و اقتصاد را تحلیل نماید.

اقتصاد و توسعه

غالب اقتصاددانان خصوصاً پیروان کینز معتقدند که نابرابری شدید در توزیع درآمدها ممکن است مانعی برای رشد اقتصادی باشد (لطیفی، ۱۳۸۹: ۱۹۰). احتمال بقای دموکراتیک در صورتی افزایش می‌یابد که حکومت، برای توسعه اقتصاد کشور به شیوه پایدار مدیریت کند و به تدریج و حتی مستمراً برای کاهش نابرابری‌های اجتماعی-اقتصادی از طریق سیاست‌های مؤثر رفاهی مدیریت کند.

لینز و استپان استدلال می‌کنند که، از اواسط دهه‌ی ۱۹۷۰، هزینه‌های روزافزون رفاهی، نقش عمده‌ای را در فرآیندهای تحکیم دموکراتیک در اسپانیا، پرتغال و یونان بازی کرده است. حکومت‌های این کشورها، عواید مالیاتی^۱ را که افزایش دادند تاحدی برای گسترش سیاست‌های اجتماعی و افزایش رفاه اجتماعی مورد استفاده قرار گرفت (هینز، ۱۳۹۰: ۱۸۶).

احتمال تثبیت دموکراتیک در رابطه با این موارد است: رشد اقتصادی پایدار که به‌طور نسبتاً برابر گسترده شده باشد، تأکید بی‌وقفه‌ی حکومت برای اصلاح وضعیت وخیم مردم فقیر و فرودستان که از طریق سیاست‌های رفاهی باشد. فقر حقاتر آور شرایطی را به‌وجود می‌آورد که به‌احتمال زیاد، از دموکراسی جلوگیری می‌کند (همان، ۱۸۸ و ۱۸۷).

به‌عنوان یک تجربه، درباره نابرابری درآمد و رشد اقتصادی در تونس، نتایج نشان می‌دهد که رشد اقتصادی و مبادله باز، عوامل تشدیدکننده‌ی نابرابری‌ها بوده و این تأثیرات با روند تسریع آزادسازی تجارت در کشور تشدید می‌شود، ولی سرمایه انسانی و توسعه مالی به کاهش این مشکل کمک کرده است. همچنین نابرابری بر رشد اقتصادی تأثیر منفی داشته و این تأثیر پس از تسریع روند گشایش مبادلات بیشتر نمایان می‌شود. این نتیجه را می‌توان با این واقعیت توضیح داد که کشور به سطح «غیرقابل تحمل» نابرابری رسیده است. به‌طور مشابه، می‌توان آن را با شکست سیاست‌های توزیع مجدد توضیح داد. (Wahiba and Weriemmi, 2014: 1) همچنین رابطه بین رشد اقتصادی و نابرابری با استفاده از مجموعه داده‌های به‌روز در دوره ۲۰۰۷-۲۰۰۳، برای نمونه‌ای از هفتاد و چهار کشور توسعه یافته و در حال توسعه از تأثیر منفی نابرابری بر رشد اقتصادی برای کل نمونه حمایت می‌کند. به‌طور خاص، افزایش (کاهش) در نابرابری منجر به وخامت (گسترش) بیشتر در توسعه اقتصادی در کشورهای کم‌درآمد نسبت به کشورهای با درآمد بالا و متوسط می‌شود (Mukhopadhaya, 2011: 1).

البته به‌نظر برخی، رشد اقتصادی که از طریق نهادهای تعبیه شده در زمان و مکان آشکار می‌شود، یک حرکت دائمی به‌سمت نابرابری ایجاد می‌کند، که منجر به یک ماتریس چندگانه و هم‌پوشانی از آرایه‌های توزیعی می‌شود، یک توزیع درآمد کلی (مثلاً درون و میان کشورها) که هم سیستمی و هم تاریخی است (Korzeniewicz and Moran, 2005: 1).

سیاست و توسعه

نفوذ فراگیر دولت هم‌چون یک نهاد و عامل اجتماعی را، از فقیرترین کشورهای جهان سوم تا پیشرفته‌ترین کشورهای مرفه سرمایه‌داری شاهد بوده‌ایم (اوانز، ۱۳۹۸: ۳۴). اگر توسعه به‌عنوان فرآیندی عمیقاً سیاسی با کشف راه‌های جدیدی مورد فهم قرار گیرد، تنها عاملی که می‌تواند و قادر به انجام این وظیفه در مقیاسی ملی است، دولت یا آن‌گونه‌ای از دولت است، که دارای ساختار مناسب برای انجام چنین وظایفی است (لفت‌ویچ، ۱۴۰۰: ۴۸).

از دید کینز، اقتصاد سرمایه‌داری کنترل‌نشده دچار دو مشکل اساسی است که، نظام اقتصاد آزاد به‌خودی‌خود توان حل آن‌ها را ندارد و رفع آن‌ها مستلزم دخالت عواملی خارج از سیستم اقتصادی یعنی دولت است. این دو مشکل، بیکاری عوامل تولید و توزیع ناعادلانه ثروت و درآمد است. در جهان معاصر، تقویت تحول اقتصادی و تضمین حداقل رفاه نیز به وظایف دولت افزوده شده است. کنش‌های دولت، بازتاب و تجلی توزیع نابرابر قدرت اجتماعی است، که دردست افراد ممتاز است (اوانز، ۱۳۹۸: ۳۵).

انواع دولت‌ها، دولت‌های توسعه‌گرا، دولت‌های برنامه‌ریز-ایدئولوژیک، دولت‌های نظارت‌کننده از نوع لیبرال یا سوسیال‌دموکراسی و دولت‌های غیرتوسعه‌گرا، درس دیگر طیف، که نه‌تنها هیچ توسعه‌ای را موجب نشده‌اند، بلکه در بهترین حالت به‌گونه‌ای باورنکردنی از توسعه جلوگیری کرده‌اند، هستند (لفت‌ویچ، ۱۴۰۰: ۵۰).

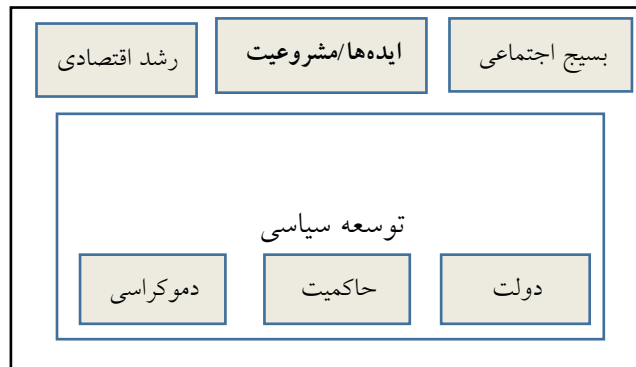
متغیر اصلی و غالب که نه تنها طرح و شکل توسعه، بلکه موفقیت یا شکست فرآیند توسعه را در همه جوامع انسانی رقم می‌زند، سیاست آن جوامع است. توسعه امری سیاسی است و دولت در ارتباط با توسعه بسیار مهم است (همان، ۴۳ و ۴۲). این که توسعه اقتصادی موفق، تاحد زیادی وابسته به محیط نهاد‌های سیاسی است، به رسمیت شناخته شده است. این امر دربردارنده تعامل بین دولت و جامعه است و ساختار نهاد سیاسی این تعامل را متبلور می‌سازد (گروبووسکی و همکاران، ۱۳۹۰: ۶۵).

هم‌چنین شرایطی که برای دموکراسی پایدار ضرورت دارد، در بسیاری از جوامع در جهان در حال توسعه وجود ندارد و مشخصه‌های دموکراتیک فعلی این جوامع ظاهری و صوری‌اند و احتمالاً در نخستین آزمایش مهم، به زانو درمی‌آیند. البته این توصیف برای همه دموکراسی‌های نوپا درست نیست (لفت‌ویچ، ۱۴۰۰: ۵۴).

به گفته هانتینگتون، نهادها، الگوهای رفتاری پایدار، ارزشمند و تکراری هستند و مهمترین کارکرد آنها، تسهیل کنش جمعی انسانی است. انسان‌ها بدون وجود قواعد روشن و باثبات ناگزیرند در هر مراوده‌ای دوباره باهم بحث و گفت‌وگو کنند. ثبات فوق‌العاده زیاد رفتار هنجاری چیزی است که نهادهای پایدار را به وجود می‌آورد و به جوامع انسانی امکان می‌دهد به سطحی از همکاری اجتماعی دست یابند که قابل مقایسه با هیچ‌یک از گونه‌های جانوری نیست (فوکویاما، ۱۳۹۶: ۴۶۶).

خودِ ثبات نهادها منشأ زوال سیاسی نیز هست. نهادها جهت تأمین مطالبات در شرایط خاص تأسیس می‌شوند. هرچند محیط اولیه موجد نهادها در معرض تغییر است. بسیج اجتماعی مورد نظر هانتینگتون تنها یکی از اشکال تغییر محیط پیرامون نهادهاست، که می‌تواند اسباب تضعیف آنها شود. تغییر محیط زیست عاملی دیگر است. نهادها به دلایلی (شناختی و ناتوانی در مطابقت دادن خود با شرایط نقش‌نخبگان یا بازیگران سیاسی متصدی قدرت در داخل نظام سیاسی) نمی‌توانند خود را با شرایط متغیر سازگار کنند.

در صورت وقوع یک توسعه نهادی موفق، قواعد سیستم تغییر می‌کند و غیرخودی‌ها تبدیل به خودی می‌شوند، ولی درآمد خودی‌ها در نظام جدید منافعی پیدا کرده و به حمایت از وضع موجود خواهند پرداخت. نهادهای مدرن دولتی در برابر گرفتار شدن در دست خودی‌ها در روندی که آن‌را ویژه‌پرور شدن مجدد^۱ نامیده‌ام، آسیب‌پذیرند (همان، ۱۳۹۸). توسعه سیاسی دارای سه جزء است: دولت، حاکمیت قانون و پاسخگو بودن (همان، ۳۴ و ۳۳).



شکل ۳- ابعاد شش گانه توسعه (منبع: فوکویاما، ۱۳۹۶: ۵۳).

فساد و توسعه

درباره فساد و توسعه، اگر شرایط ضدفساد حاکم نباشد و برای پیش‌گیری از آن تعبیه‌های اصولی و ساختاری صورت نگیرد، حتی اگر به‌سختی بتوان تصور کرد که برنامه‌های توسعه مطلوبی تدوین شود و به مرحله اجرا برسد، به توسعه دست پیدا نمی‌کنند (دسای و پاتر، ۱۳۹۹: ۲۶۵). تعریف عام فساد چنین است: سوءاستفاده از قدرت عمومی برای انتفاع شخصی (همان، ۲۶۷). در یک تعریف، فساد برابر است با انحصار به‌اضافه صلاح‌دید، منهای پاسخ‌گویی.

فرهنگ و توسعه

جامعه‌شناسی اقتصادی وبر می‌کوشد نوعی جامعه‌شناسی اقتصادی سطح میانی را که امر اقتصادی را با امر اجتماعی و تاریخی ادغام می‌کند پروراند. نقطه قوت آن پروراندن نوعی جامعه‌شناسی اقتصادی نهادی یا فرهنگی است (آلبریتون، ۱۳۹۴: ۲۲۱). "فرهنگ و منافع به‌هم تعلق دارند و نیاز داریم که چگونگی ارتباط این دو را بکاویم" (سوئدبرگ و گرانووتر، ۱۳۹۷: ۳۷۹).

وبر اشاره می‌کند که دلیل این که چرا کنشگران یک معنی را انتخاب می‌کنند و نه دیگری را، باید مربوط به منفعت شناختی باشد. مفاهیم منفعت و فرهنگ در کار وبر به هیچ وجه مخالف یکدیگر نیستند، یعنی که منافع اصولاً به وسیله‌ی ارزش‌ها (یا فرهنگ) شکل می‌گیرند (همان، ۳۸۸). فرهنگ یکی از بخش‌های جدانشدنی فرآیندهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی است و بدون نظرداشت عنصر فرهنگ، امکان فهم توسعه وجود ندارد (دسای و پاتر، ۱۳۹۹: ۵۲).

فرهنگ توسعه عبارت است از وجود باورها، اعتقادات، ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی مناسب برای زمینه‌سازی توسعه اقتصادی، که بخشی از توسعه فرهنگی است (بنیانیان، ۱۳۸۶: ۹۶). برخی از اقتصاددانان به غلط می‌گویند همه‌ی انسان‌ها به یک شکل رفتار می‌کنند، مثلاً منافع خود را به حداکثر برسانند، شواهدی بسیار نشان می‌دهد این گونه نیست. مؤلفه‌ها و عوامل فرهنگی باعث بروز تفاوت میان انسان‌ها در رفتارهایی است، که بر موفقیت اقتصادی افراد مؤثرند. موفقیت اقتصاد مبادله‌ای^۱ به اعتماد متقابل و هنجارهای نهفته وابسته است (ویجایندرا و والتون، ۱۳۸۷: ۴۷).

کره جنوبی، تایوان و سنگاپور به عنوان نمونه‌های بارز توسعه اقتصادی در جهان سوم شناخته شده‌اند. علاوه بر متغیرهایی مانند کمک‌های خارجی، سرمایه غربی، حمایت سیاسی و وضعیت مساعد مبادلات بین‌المللی، بسیاری از تحلیل‌گران، یکی از علل مهم در سرعت و کیفیت رشد و توسعه این کشورها را بافت فرهنگی آنان دانسته‌اند (سریع‌القلم، ۱۳۹۳: ۱۵۸).

مطالعات نظری، تحقیقات میدانی و شواهد تجربی بیان‌گر رابطه‌ی معنادار بین فرهنگ سیاسی منفی و عدم توسعه‌یافتگی در ایران است. روان‌شناسی جمعی حاکم بر فرآیندهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در ایران، تناسبی با زیرساخت‌های ملازم با جامعه‌پذیری سیاسی به‌منظور تسریع فرآیند توسعه پایدار ندارد (همان، ۴۸).

بوردیو به خوبی نشان داده است که چگونه فرهنگ به فقر و بازتولید نابرابری کمک می کند. هسته مرکزی اندیشه او ساخت است. ساخت، مجموعه ای از اصول دیرپا - اعتقادات، آداب و رسوم، قواعد و نهادهاست - که به گروهی از افراد نوعی حس هویت جمعی و به تبع آن، احساس امنیت و تعلق می بخشد (ویجایندرا و والتون، ۱۳۸۷: ۱۳). در دیدگاهی نسبتاً نوین، (عجم اوغلو و رایینسون، ۱۳۹۸، فصل سوم)، شکست و ناکامی ملت ها در دستیابی به توسعه را، نه به دلیل عواملی چون فرهنگ، بلکه نهادها و به ویژه نهادهای سیاسی و کیفیت آن ها می دانند.

اجتماع و توسعه

توسعه اجتماعی عبارت است از، حوزه ی تعامل متقابل در جامعه برای تولید و کسب تعهد یا سرمایه اجتماعی که برای ایجاد یگانگی اجتماعی ضروری است (سعیدی و تاج الدین، ۱۳۹۲: ۳۰). "چهار مجموعه نهادی اصلی که در عرصه سیاست اجتماعی به ایفای نقش می پردازند، عبارتند از: دولت، جامعه مدنی، بخش بازرگانی (بخش خصوصی) و موسسات ملی یا بین المللی توسعه" (هال و میجلی، ۱۳۸۸: ۳۱).

فوکویاما در تعریفی که از سرمایه اجتماعی ارائه می دهد، تأکید ویژه ای بر سازمان ها دارد: توانایی مردم در کار کردن با یکدیگر در گروه ها و سازمان ها به منظور به تأمین اهداف مشترک. از دید او توانایی تشکیل سازمان ها، توسعه ی نظام های اقتصادی و سیاسی مدرن را تبیین می کند: مفهوم سرمایه اجتماعی روشن می سازد که چرا سرمایه داری و دموکراسی ارتباط بسیار نزدیکی باهم دارند (نورث و همکاران، ۱۳۹۶: ۴۷).

مفهوم دام اجتماعی برای نخستین بار توسط روان شناس معروف جان پلت^۱ در مقاله ای که در سال ۱۹۷۳ منتشر کرد، مطرح شد. دام اجتماعی را می توان چتری مفهومی برای تحت پوشش قراردادن تعدادی وضعیت استراتژیک دانست، که کنش گران اجتماعی خود

1. John platt

را در این وضعیت‌ها می‌یابند. عنصر اصلی در این وضعیت‌ها این است که رفتار کنش‌گران براساس ارزیابی آن‌ها از کنش آینده‌ی دیگر مردم تعیین می‌شود. منطق این وضعیت را می‌توان به شرح زیر توصیف کرد:

- وضعیت به گونه‌ای است که اگر همه با هم همکاری کنند، همه برنده خواهند شد.
- ولی اگر مردم نتوانند به همکاری دیگران اعتماد کنند، بی‌معنی است که آن‌ها همکاری با دیگران را انتخاب کنند، زیرا رسیدن به هدف منوط به همکاری تمام دیگر مردم است.

- لذا در شرایطی که مردم نتوانند به همکاری دیگران اعتماد کنند، عدم همکاری نوعی رفتار منطقی محسوب می‌شود. در نتیجه، همکاری مؤثر برای رسیدن به اهداف مشترک، تنها زمانی روی خواهد داد که انسان‌ها به همکاری دیگران اعتماد داشته باشند.

- در صورت فقدان این اعتماد، بی‌گمان دام اجتماعی پدیدار خواهد شد. یعنی گرفتار وضعیتی خواهیم شد که برای همه بد است، حتی اگر بدانیم که اگر همه همکاری می‌کردیم، سود می‌بردیم (روستاین، ۱۳۹۳: ۴۱). ملیت‌های مختلف، تلقی‌های متفاوتی از مفهوم اعتماد دارند. دلهی و نیوتون^۱ معتقدند که، پاسخ مردم به این پرسش که آیا به دیگر مردمان اعتماد دارند یا نه، برآمده از ارزیابی آن‌ها از سنجه‌های اخلاقی جامعه‌شان است (دسای و پاتر، ۲۷۴ و ۲۷۳: ۱۳۹۹). نهادگرایی جدید استدلال می‌کند که سیاست‌ها به وسیله‌ی نهادها ایجاد می‌شوند (پاتنام، ۱۳۹۲: ۴۵).

حقوق، قوانین، نهادها و توسعه

یک حوزه مهم، بسترهای حقوقی و قانونی لازم برای رسیدن به توسعه است. این که آیا حقوق مالکیت مادی و معنوی، نگاهداری و حفظ اندیشه‌ها، سرمایه‌ها و اموال، و نقل و انتقال آن‌ها وجود دارد و یا خیر، پیش‌شرطی بسیار مهم است. "جامعه‌شناسی حقوق، یعنی تحلیل جامعه‌شناختی نقش حقوق در زندگی اقتصادی و رابطه‌ی بین حقوق و جامعه

1. Jan Delhy and Kenneth Newton

(ازجمله اقتصاد) را بررسی می‌کند" (سوئد برگ و گرانووتر، ۱۳۹۷:۳۳۵). به نظر وبر، حقوق را باید وابسته به جامعه دید، نه مستقل از آن (همان، ۳۳۷).

وبر، نهادهای مهم حقوقی مؤثر بر اقتصاد را این‌گونه دسته‌بندی می‌کند: مالکیت (از جمله مالکیت فکری)، ارث، قرارداد و مفهوم بنگاه به مثابه‌ی شخصیت حقوقی (همان، ۳۴۲). جامعه‌شناسی تلاش در فهم این دارد که قواعد حقوقی تا چه حد رفتار مردم را تحت تأثیر قرار می‌دهد و تا چه حد این قوانین تعیین‌کننده‌ی واقعی رفتار انسانی هستند. اگر اندیشه منفعت را به تحلیل رابطه‌ی حقوق و اقتصاد وارد کنیم، پیچیدگی و واقع‌نگری این رابطه بیشتر می‌شود. روزکو پوند^۱، حقوق را به‌عنوان منفعی که باید تأمین و تضمین شوند می‌داند و جامعه را تکامل منافع فردی به منافع اجتماعی می‌بیند (همان، ۳۴۶ و ۳۴۵).

وبر می‌گوید: قوانین به‌هیچ‌وجه تنها منافع اقتصادی را تضمین نمی‌کنند، بلکه برد وسیعی از ابتدایی‌ترین منافع مربوط به امنیت شخصی را تا کالاهای کاملاً ایده‌آل مانند پرستیژ شخصی یا امتیاز قدرت‌های الهی^۲ مورد حفاظت قرار می‌دهند. منافع اقتصادی در میان عوامل قدرت‌مندی هستند، که وضع و ایجاد حقوق را تحت نفوذ خواهند داشت و تشکیل گروه‌های اجتماعی تا حد زیادی به مجموعه‌ای از منافع مادی مربوط می‌شود. وقتی که منافع مادی در مقابل حقوق قرار گیرند، تنها اقدامات موفق محدودی را می‌توان از طریق تهدید به اجبار و زور در حمایت از نظم حقوقی انجام داد (همان، ۳۴۹ و ۳۴۸).

دولت‌های توسعه‌گرا، پیامد یک سیاست پیوسته بوده‌اند. توسعه نهادی نمی‌تواند به‌طور مستقل از سیاست انجام شود، تداوم‌یابد یا به سرعت کنار گذاشته شود. هیچ مجموعه‌ای از نهادها و هیچ دستورالعملی برای حکومت، قوی‌تر از ساختار سیاسی نیست که هم آن را بنیاد می‌نهد و هم حفظ می‌کند (لفت‌ویچ، ۱۴۰۰:۵۱).

1. Roscoe Pound
2. Divine Powers

نهادهای تاریخی و توسعه

نگرش تاریخی و روش مناسب، قابل ملاحظه‌ترین و راهگشاسترین ابزارها برای تبیین مسایل توسعه‌نیافتگی است. از آن‌جا که جامعه سرشار از گذشته و آستن آینده است، مجموعه‌ای از نهادهای تاریخیِ موروثنی همیشه انتخاب افراد برای آینده را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد (رضا قلی، ۱۴۰۰: ۲۶). ما دنیای سومی هستیم و مسیری را تا این جا آمده‌ایم و نهادهایی را از تاریخ خود به ارث برده‌ایم، که تقریباً همگی معارض توسعه هستند و تقریباً همگی همراه هزینه‌های سنگین معاملاتی ما را در همه‌جا بدرقه می‌کنند، مهم‌ترین بحث محسوب می‌شود (همان، ۸۹).

سازمان متشکل از گروه‌هایی از افراد است که از طریق رفتار نسبتاً هماهنگ، ترکیبی از اهداف فردی و مشترک را دنبال می‌کنند (نورث و همکاران، ۱۳۹۶: ۵۷). نهادها قاعده بازی هستند، یعنی الگوهای تعامل که روابط بین افراد را تدبیر و مقید می‌کنند. قواعد رسمی، قوانین مکتوب، معاهدات اجتماعی رسمی، هنجارهای غیررسمی، رفتارها و باورهای مشترک درباره‌ی جهان به همراه ابزارهای اجرا، در زمره‌ی نهادها به حساب می‌آیند (همان، ۵۷).

نهادهای روابط بین انسان‌ها را شکل می‌دهند، در چارچوب نهادها رفتارهای انسان قابل پیش‌بینی است، نهادها اطلاعات را درباره‌ی شرایط بازار، کالاها و شرکت‌کنندگان انتقال می‌دهند، نهادها حقوق مالکیت را تعریف و قراردادهای را به اجرا می‌گذارند و نهادها با تعیین و تعریف حقوق، به افراد ضعیف جامعه کمک می‌کنند تا حقوق خود را بشناسند و طالب آن باشند (یوسفی، ۱۳۹۲: ۱۱۲).

اقتصادهای بازاری موفق، به‌وسیله نهادهای حامی روابط غیرشخصی در مبادلات بازاری توصیف می‌شوند. بازارها برای تحقق منافع ناشی از تجارت غیرشخصی، به دو نوع نهاد نیاز دارند: مجموعه‌ای از نهادها که مبادله را از طریق کاهش هزینه‌های مبادله تسهیل می‌کنند، و نهادهایی که دولت و دیگر بازیگران قدرتمند را ترغیب می‌کند که به جای مصادره اموال و سرکوب مردم، از مالکیت خصوصی حمایت کنند (شرلی، ۱۳۹۲: ۵۵).

جدول ۱- نمونه‌ای از نهادهایی که مبادله را تسهیل و قدرت دولت را محدود می‌کند

تسهیل مبادله	محدودیت قدرت دولت
حسن شهرت طرفین حسن شهرت شبکه مبادله حمایت از سوی خانواده یا شبکه مذهبی یا سایر شبکه‌های اجتماعی ضمانت‌ها آداب و رسوم بازرگانان آداب و رسوم تجارت	افق زمانی حاکمیت دیکتاتور قانون عدم مداخله ارتش [یا نیروی نظامی] تهدید به شورش تأمین مالی پروژه‌ها از خارج، کمک مالی از خارج اتحاد با دیگر کشورها و تهدیدهای خارجی انتخابات و هنجارهای دموکراتیک تفکیک قوای مقننه و قضاییه تمرکز زدایی (فدرالیسم)

نهادهایی را که ویژگی‌هایشان در تضاد با نهادهای فراگیر قرار دارد، نهادهای اقتصادی استثماری است (عجم اوغلو و رایینسون، ۱۳۹۸: ۱۱۵). اگر چه نهادهای استثماری می‌توانند رشد محدودی ایجاد کنند، معمولاً رشد اقتصادی پایداری به وجود نخواهند آورد و مطمئناً این رشد از نوع همراه با تخریب خلاق نیست. و ترتیباتی که از رشد اقتصادی پشتیبانی می‌کنند، طبیعتی شکننده دارند (همان، ۱۳۶). هیچ دو جامعه‌ای نهادهای یکسان به وجود نمی‌آورند. آن‌ها هر یک رسوم متمایز، نظام‌های مالکیت متفاوت و حتی شیوه‌های مختلفی از گروه‌های دیگر دارند (همان، ۱۵۵).

نباید استنباط کرد که هر برهه‌ی تاریخی حساس، به یک انقلاب سیاسی موفق، یا به تغییری در راستای بهبود می‌انجامد. تاریخ سرشار از انقلاب‌ها و جنبش‌های براندازانه‌ای است که یک استبداد را جایگزین استبدادی دیگر کرده‌اند. الگویی که رابرت میشلز، جامعه‌شناس آلمانی، آن را قانون آهنین اندک‌سالاری نامید (همان، ۱۵۸).

نتیجه‌گیری

بر اساس چارچوب مفهومی پژوهش و همچنین در پاسخ به پرسش‌های پژوهش و آن گونه که از این یافته‌ها برمی‌آید، برای تعامل همگرا و همساز ساختارهای اجتماعی، سیاسی،

اقتصادی، فرهنگی و حقوقی و شرایط نهادی مورد نیاز برای دستیابی به توسعه مناسب و متناسب، به گونه‌ای که بتوان از رهگذر آن به رفاه و برابری نسبی رسید، می‌بایست نهاد سیاسی و مظهر تام و تمام آن یعنی حکومت و دولت با اتخاذ تدابیری منسجم، شرایط لازم برای گام نهادن و پیمودن مسیر توسعه را فراهم نمایند.

اگر بخواهیم نتیجه‌گیری را با نظر به همین ساختارهای گوناگون که نقش محوری را در چارچوب نظری و طرح پرسش‌های این پژوهش دارند، بیان کنیم، باید گفت، ساختار سیاسی می‌بایست با درپیش گرفتن سیاست دموکراتیک از راه تامین آزادی اندیشه و بیان، تقویت احزاب و اتحادیه‌ها و جامعه مدنی و نیز انجمن‌های مردم‌نهاد، حاکمیت راستین مردم و نمایندگان واقعی آن‌ها بر سرنوشت خویش، گردش‌نخبگان و دوری از نگاه‌های تبعیض‌آمیز جنسیتی و جنسیت‌زده و به تعبیر آمارتیا سن باورمند به مشارکت و نقش فاعلی زنان در توسعه در داخل و روابط تعاملی صلح‌آمیز و به دور از تنش و همراه با روحیه استقلال و حفظ منافع ملی با دنیای بیرون، نخستین گام‌های بنیادی در ساختار سیاسی را برای نیل به توسعه فراهم آورد.

هم‌چنین در حوزه اقتصاد با پایه‌گذاری یک اقتصاد دارای یک ویژگی ملی، شفاف، غیررانتی، فن‌آورانه و دارای بهره‌وری بالا، کاهش هزینه‌های غیراقتصادی فعالیت‌های اقتصادی، و به دور از کنارگذاری اقتصادی و اجتماعی و نظرداشت تامین حداقلی از برخورداری‌های برابری و عادلانه رفاهی، بهداشتی و آموزشی به منظور ایجاد و تقویت حس توسعه‌خواهی در بین افراد جامعه زمینه پیدایش و تقویت کنش اقتصادی توسعه‌خواهانه را پدید آورد.

دربخش اجتماعی نیز با تعریف یک هویت ملی منسجم، واجد هویت مشترک، امیدواری، دارای اتمسفر اجتماعی جمع‌گرایانه و ملی‌گرایانه و به دور از فردگرایی و قبیله‌گرایی مدرن، به همراه پیگیری روحیه کار و تلاش، باورمند به بایستگی پیشرفت و بهبودخواهی و باورها و هنجارهای مبتنی بر اختیار، توانایی و حاکمیت انسان بر سرنوشت خویش و نه دیدگاه‌های سرنوشت‌گرایانه و جبری، در حوزه فرهنگ شرایط ساختاری

کمک کننده به اندیشه توسعه را پایه گذاری کند. البته طبیعی و پیداست که تدوین ساختارهای قانونی تامین کننده امنیت سیاسی و ثبات مالکیت در ساختار حقوقی، که سرمایه گذاری را تشویق و تقویت کند و امنیت آن را تامین نماید، مقوم و موید همه این خواسته هاست.

پس، توسعه تلاش می خواهد. تلاشی همه جانبه در سطح نهادها، حاکمیت و جامعه. بنابراین توسعه بسیار فراتر از برنامه های توسعه ای است، که عملاً بودجه هایی پنج ساله برای دخل و خرج دولت هستند. و روشن است که اگر در دولت های گوناگون با گرایش ها و رویکردهای مختلف به توسعه، یک رویه ی توسعه ای بلندمدت و باثبات نداشته باشیم، هم چنان گم گشته ای در وادی توسعه خواهیم بود. پس آنچه از دولت ها به معنای حاکمیت ها انتظار می رود تهیه و تدارک بسترهای نهادی مناسب برای توسعه و نگاه به توسعه در همه ابعاد آن است.

آنچه برای جامعه هایی چون ایران ضرورت دارد، داشتن یک نظریه ملی برای تدوین و دستیابی به توسعه است، که در آن برهم کنش نهادی ساختارهای گوناگون اجتماعی هم گرا باشند و نه واگرا، و هم چنین از این نظریه ملی توسعه، یک برنامه ملی توسعه برآید که از گزند گرایش های ناپایدار دولت ها و اندیشه های جناحی و حتی بانندی حاکم بر آنها در امان باشد.

بدین معنا که برای نمونه اگر توسعه و پیشرفت می خواهیم، باید ضمن داشتن کارا کتر و شخصیت ملی در توسعه (نه به معنای شخصیت فرهمند، بلکه به معنای شخصیتی ایده آل) برای توسعه، در حوزه سیاسی به دنبال تثبیت حق حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش، در حوزه اقتصادی نیز خواهان بخش خصوصی قدرت مند مبتنی بر تولید فن آورانه، در بخش اجتماعی در پی ایجاد و افزایش سرمایه اجتماعی با آرایه های رنگارنگ آن، در جای گاه فرهنگی خواستار تقویت فرهنگ جمع گرا و توسعه خواه به جای فرهنگ فردگرا، خاص کرا و گوشه گیرانه باشیم، و در کنار همه این ها، به دنبال ثبات و تثبیت حقوق مالکیت و امنیت برخاسته از آن باشیم.

پیداست که در جامعه‌ای که دانیل بل آن را جامعه فراصنعتی می‌نامد و در آن انقلاب اطلاعات و فناوری ارتباطات نقشی بسیار تعیین‌کننده دارد، تامین مالی و ترغیب پژوهش‌های فناورانه و نوآورانه جای گاهی بسیار برجسته پیدا می‌کند. در این راستا نظام آموزش حاکم بر جامعه برای تربیت انسان‌هایی توسعه‌یافته و توسعه‌خواه که واجد شخصیتی توسعه‌یافته در درون و حامل اندیشه‌های توسعه‌خواهانه در بیرون باشند، نقشی بسیار برجسته پیدا می‌کند.

موضوع بسیار مهم دیگر، لزوم پرهیز از حصر و انحصار عدالت در عدالت اقتصادی، و آن‌هم به شکل ناقص و ناتمام و چشم‌پوشیدن بر قابلیت‌های گوناگون سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و بی‌توجهی به جنبه‌های سیاسی، اجتماعی، حقوقی و فرهنگی عدالت است. در این راستا، واژه‌ی فقر سیاسی و فقر اجتماعی به معنای محرومیت و کنارگذاری در مشارکت سیاسی و اجتماعی و آفرینندگی فرهنگی معنایی ویژه پیدا می‌کند.

این گفتار در تضاد با آن دیدگاه‌های تقلیل‌گرایانه‌ای است، که اگر نه توسعه، که عدالت را در برخورداری و بسندگی بیشتر افراد جامعه از حداقل‌های معیشت و یک زندگی صدقه‌ای و بخور و نمیر، با شخصیت‌های انفعالی، سرگشته، تابع و محدود است. پیداست که نقطه‌ی مقابل این دیدگاه، شناسایی و شکوفایی توانایی‌ها و استعدادها و به تعبیر آمارتیا سن قابلیت‌های پیدا و پنهان انسانی است، که با برخورداری از یک توسعه به مثابه‌ی آزادی، تولیدی دانش‌محور و فناورانه را پی می‌گیرد.

آزادی و عدالتی که افراد آن متکی به خود، خلاق، ناوابسته و توانمند هستند و توانایی کارآفرینی و خلق ثروت و ارزش افزوده دارند، نه افرادی کم‌توان، که در مسیر آن، همه آحاد جامعه به حقوق شایسته و بایسته خویش می‌رسند، که پیامد نخستین چنین شرایطی، به تعبیر راولز، عدالتی به مثابه انصاف است.

به‌طور خلاصه‌تر آن‌چه درباره‌ی شرایط نهادی بستر ساز توسعه مطلوب، یعنی توسعه‌ای که دربردارنده‌ی عدالت باشد، می‌توان گفت، این است که چنین توسعه‌ای نیازمند زمینه‌سازی مناسب و بسترسازی شایسته در حوزه‌های ساختاری اجتماعی (افزایش

سرمایه و امید اجتماعی)، فرهنگی (جنبه نرم‌افزاری-علمی، ارادی و وجودی توسعه)، اقتصادی (رشد قابل قبول، پایدار و عادلانه)، سیاسی (دولت توسعه‌گرا و رابطه‌گرا در سطح بین‌المللی)، حقوقی (نگاهبان حقوق مالکیت و انباشت دانش و سرمایه) و در کنار همه‌ی این‌ها ارایه و پیاده‌سازی برنامه‌ای مناسب، متناسب، فراگیر و آینده‌نگر برای توسعه است. تنها با ایجاد و پایداری چنین چارچوب‌بندی ساختاری است، که می‌توان به گام‌نهادن در مسیر توسعه و رسیدن به توسعه امیدوار بود، در غیر این صورت هم‌چنان آرزومند توسعه، گم‌گشته‌ای در راه توسعه و یا هر دو خواهیم بود و خواهیم ماند.

ORCID

Mahmood Rezaeeyan

 <https://orcid.org/0000-0003-1497-2399>

Jafar Hezarjaribi

 <https://orcid.org/0000-0002-7347-5133>

Vahid Shalchi

 <https://orcid.org/0000-0001-9343-9642>

منابع

- استیگلیتز، جوزف. (۱۳۹۵)، بهای نابرابری، جامعه دو قطبی و نابرابر چگونه آینده‌ی ما را به خطر می‌افکند؟ ترجمه محمدرضا فرزین و یکتا اشرفی، انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی، چاپ دوم.
- افراخته، حسن. (۱۳۹۸)، نقش سازه‌های ذهنی در تحقق برنامه‌های توسعه ایران، فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، سال یازدهم، شماره ۳: ۷۴-۴۹.
- الکاک، پیت؛ می، مارگارت و راولینگسون، کارن. (۱۳۹۱)، کتاب مرجع سیاست‌گذاری اجتماعی، ترجمه: علی اکبر تاج‌مزیانی و محسن قاسمی، انتشارات دانشگاه امام صادق، چاپ اول.
- اوانز، پیتر. (۱۳۹۸)، توسعه یا چپاول: نقش دولت در تحول صنعتی، ترجمه عباس زندباف و عباس مخبر، طرح نو، چاپ سوم، تهران.
- اینگلهارت، رونالد. (۱۳۷۳)، تحول فرهنگی در جامعه پیشرفته صنعتی، ترجمه مریم وتر، تهران، انتشارات کویر.
- آلبریتون، رابرت. (۱۳۹۴)، دیالکتیک و واسازی در اقتصاد سیاسی، برگردان فروغ اسدپور، نشر پژواک، چاپ نخست، تهران.
- بنیانیان، حسین. (۱۳۹۶)، فرهنگ و توسعه، خط‌مشی‌گذاری برای تقویت فرهنگ توسعه در ایران، انتشارات امیر کبیر، تهران، چاپ اول.
- پاتنام، روبرت. (۱۳۹۲)، دموکراسی و سنت‌های مدنی، سرمایه اجتماعی و سنت‌های مدنی در ایتالای مدرن، ترجمه محمدتقی دلفروز، نشر جامعه‌شناسان، چاپ اول، تهران.
- پولانی، کارل. (۱۳۹۹)، دگرگونی بزرگ، خاستگاه‌های سیاسی و اقتصادی روزگار ما، ترجمه محمد مالجو، انتشارات شیرازه‌ی کتاب ما، چاپ سوم، تهران.
- جلالی نائینی؛ سید احمدرضا و غفاری، مجتبی. (۱۳۹۴)، نقش نهادها در نابرابری، فصلنامه برنامه‌ریزی و بودجه، سال بیستم، شماره سوم، پاییز: ۱۶۳-۱۴۵.
- چلبی، مسعود. (۱۳۸۹)، جامعه‌شناسی نظم، تشریح و تحلیل نظری نظم اجتماعی، نشر نی، چاپ پنجم.

- دِسای واندنا و پاتر رابرت. ب. (۱۳۹۹)، همگام با مطالعات توسعه، ترجمه علی خالندی، نشر نهادگرا، وابسته به مؤسسه‌ی مطالعات دین و اقتصاد، چاپ اول، تهران.
- راغفر، حسین و فدوی اردکانی، مرجان. (۱۳۹۳)، چهارچوبی تحلیلی در نظریه توسعه: فرهنگ، قدرت و نابرابری، اقتصاد تطبیقی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال اول، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۳: ۹۱-۱۱.
- راولز، جان. (۱۳۸۳)، عدالت به مثابه انصاف، ترجمه عرفان ثابتی، انتشارات ققنوس، چاپ اول.
- راثو، ویجایندرا و والتون، مایکل. (۱۳۸۷)، فرهنگ و کنش عمومی، ترجمه علی بختیاری‌زاده، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، چاپ نخست، تهران.
- رضاقلی (والا)، علی. (۱۴۰۰)، اگر نورث ایرانی بود، نشر نهادگرا، چاپ دوم، تهران.
- رفیع‌پور، فرامرز. (۱۳۸۲)، آناتومی جامعه، مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی کاربردی، شرکت سهامی انتشار، چاپ سوّم، تهران.
- روشتاین، بو. (۱۳۹۳)، دام‌های اجتماعی و مسأله اعتماد، ترجمه رهبری، لادن، شارع‌پور، محمود، فاضلی، محمد و فتاحی، سجاد، انتشارات آگه، چاپ یکم.
- ریشر، رودولف. (۱۳۹۷)، مقاله‌هایی در باب اقتصاد نهادی، ترجمه فرشاد مؤمنی و فریبا مؤمنی، نشر چشمه، چاپ اول.
- زاهدی، محمد جواد. (۱۳۸۲)، توسعه و نابرابری، چاپ اول، انتشارات مازیار.
- سالیوان، راجر. (۱۳۸۰)، اخلاق در فلسفه کانت، ترجمه عزت الله فولادوند، طرح نو، چاپ اول.
- سریع‌القلم، محمود. (۱۳۹۳)، عقلانیت و توسعه یافتگی ایران، نشر فروزان روز، چاپ سوم.
- سعیدی، محمدرضا و تاج‌الدین، محمدباقر. (۱۳۹۲)، برنامه‌ریزی اجتماعی، نشر علوم اجتماعی، چاپ سوم هال، آنتونی و میجلی، جیمز. (۱۳۸۸)، سیاست اجتماعی و توسعه، ترجمه مهدی ابراهیمی و علیرضا صادقی، انتشارات جامعه‌شناسان، تهران، چاپ اول.
- سین، آمارتیا. (۱۳۸۱)، توسعه به مثابه آزادی، حسین راغفر، چاپ اول، کویر، تهران.

- سوئد برگ، ریچارد؛ گرانووتر، مارک. (۱۳۹۷)، جامعه‌شناسی اقتصادی، ساخت اجتماعی و کنش اقتصادی، ترجمه علی اصغر سعیدی، انتشارات تیس، چاپ نخست.
- شرلی، ماری. (۱۳۹۲)، نهادها و توسعه، ترجمه زهرا کریمی موغاری، نرگس اکبرپور روشن و مرضیه حاجی کرمی، انتشارات دانشگاه مازندران، بابلسر، چاپ اول.
- صفری شالی، رضا. (۱۳۹۲)، بررسی گفتمان عدالت اجتماعی در دولت‌های بعد از انقلاب اسلامی، پایان نامه دکتری جامعه‌شناسی گرایش رفاه اجتماعی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی تهران.
- طالبان، محمدرضا و عسگری، احسان. (۱۴۰۲)، هم‌پستگی کانونیکال توسعه بر نابرابری در ایران، دوفصلنامه جامعه‌شناسی نهادهای اجتماعی، دوره ۱۰، شماره ۲۱، بهار و تابستان ۱۴۰۲، ۷-۲۸.
- عجم اوغلو، دارون و رابینسون. جیمز. ای. (۱۳۹۸)، چرا ملت‌ها شکست می‌خورند؟ ریشه‌های قدرت، ثروت و فقر، ترجمه محسن میردامادی و محمد حسین نعیمی پور، چاپ یازدهم، انتشارات روزنه، تهران.
- عظیمی، حسین. (۱۳۹۶)، اقتصاد ایران امروز: توسعه بر محور آموزش، فرهنگ و تمدن، به کوشش خسرو نورمحمدی، نشرنی، چاپ دوم.
- فاضلی، محمد. (۱۳۹۱)، ارزیابی تأثیرات اجتماعی، سیاست‌ها، برنامه‌ها و طرح‌ها، انتشارات تیس، چاپ اول.
- فوکویاما، فرانسیس. (۱۳۹۶)، نظم و زوال سیاسی، ترجمه رحمن قهرمانپور، انتشارات روزنه، چاپ اول.
- فیتزپتریک، تونی. (۱۳۸۳)، نظریه‌ی رفاه، سیاست اجتماعی چیست؟، ترجمه هرمز همایون‌پور، مؤسسه عالی پژوهش تامین اجتماعی و گام نو، چاپ دوم.
- کیویستو، پیترو. (۱۳۸۵)، اندیشه‌های بنیادی در جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، نشر نی، چاپ پنجم، تهران.

نابرابری و توسعه: تحلیل نهادی فرایند توسعه، رضایان و همکاران | ۱۲۹

- گروبووسکی، ریچارد؛ شیلدز، میکائیل و سلف، شارمیستها. (۱۳۹۰)، توسعه اقتصادی با رویکرد منطقه‌ای، نهادی و تاریخی، ترجمه محمدرضا منجذب، انتشارات نور علم، چاپ اول، تهران.
- لطیفی، غلامرضا. (۱۳۸۹)، مبانی برنامه‌ریزی و سیاست اجتماعی، انتشارات جهاد دانشگاهی واحد علامه طباطبائی، چاپ اول.
- لفت ویچ، آدریان. (۱۴۰۰)، دولت‌های توسعه‌گرا، پیرامون اهمیت سیاست در توسعه، ترجمه جواد افشار کهن، نشر پبله، چاپ اول، تهران.
- لیتل، دانیل. (۱۳۸۶)، تبیین در علوم اجتماعی، درآمدی به فلسفه علم/اجتماع، ترجمه عبدالکریم سروش، موسسه فرهنگی صراط، چاپ چهارم، تهران.
- متقی، سمیرا. (۱۳۹۵)، واکاوی شاخص‌های توسعه اجتماعی ایران (روی‌کردی بر برنامه‌های توسعه)، مجله مطالعات اجتماعی ایران، دوره دهم، شماره ۳ و ۲، ۱۸۳-۲۰۵.
- میجلی، جیمز. (۱۳۹۸)، توسعه اجتماعی، نظریه و اقدام، ترجمه سید احمد فیروزآبادی و حمیده دباغی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ نخست.
- نورث، داگلاس؛ سی، والیس؛ جان، جوزف و وینگاسن، باری. آر. (۱۳۹۶)، خشونت و نظم‌های اجتماعی، چهارچوب مفهومی برای تفسیر تاریخ ثبت شده بشر، ترجمه جعفر خیرخواهان و رضا مجیدزاده، انتشارات روزنه، چاپ اول، تهران.
- الوند، مسعود؛ حاج‌حسینی، مرتضی و کرباسی‌زاده، امیراحسان. (۱۳۹۹)، روش‌شناسی استنتاج به بهترین تبیین: مدلی برای گزینش نظریات منطقی، فلسفه و کلام اسلامی، سال پنجاه و سوم، شماره دوم، پاییز و زمستان، ۳۳۰-۳۲۷.
- هال، آنتونی و میجلی، جیمز. (۱۳۸۸)، سیاست اجتماعی و توسعه، ترجمه مهدی ابراهیمی و علیرضا صادقی، انتشارات جامعه‌شناسان، تهران، چاپ اول.
- هینز، جفری. (۱۳۹۰)، مطالعات توسعه، ترجمه رضا شیرزادی و جواد قبادی، نشر آگه، چاپ یکم، تهران.
- یوسفی، محمدقلی. (۱۳۹۲)، بنیان‌های نهادی اقتصاد آزاد، نشر نهاد گرا، چاپ نخست، تهران.

- Ahluwalia, Montek S. (1976), *Inequality, Poverty and Development*, (World Bank, Washington, DC 20433, U.S.A.; May 1976, Revised Version August 1976).
- Alfonso Díez-Mingueta, Rafael González-Val, Julio Martínez-Galarraga, M. Teresa Sanchis, Daniel A. Tirado. (2019), The long-term relationship between economic development and regional inequality: South-West Europe, 1860–2010, *Papers in regional science*, Volume99, Issue3, June 2020, Pages 479-508, <https://doi.org/10.1111/pirs.12489>
- Ha Vu, Pundarik Mukhopadhaya. (2011), *Reassessing the Relationship between Economic Growth and Inequality*, Volume30, Issue2, June 2011, Pages 265-272, <https://doi.org/10.1111/j.1759-3441.2011.00107.x>
- Ingvild Almås, * Alexander W. Cappelen, Erik Ø. Sørensen, Bertil Tungodden. (2010), Fairness and the Development of Inequality Acceptance, *SCIENCE*, 28 May 2010, Vol 328, Issue 5982, pp. 1176-1178, DOI: 10.1126/science.118730
- Korzeniewicz, R.P., Moran, T.P. Theorizing the relationship between inequality and economic growth. *Theor Soc* 34, 277–316. (2005). <https://doi.org/10.1007/s11186-005-4575-6>
- Panos Tsakoglou. (1988) Development and inequality revisited, *Applied Economics*, 20:4, 509-531, DOI: 10.1080/00036848800000061
- Thomas, C., Reader, M. (1997). Development and Inequality. In: *Issues in World Politics*. Palgrave, London. https://doi.org/10.1007/978-1-349-25639-6_5
- Wahiba, N. F. & Weriemmi, M. E. (2014). The Relationship Between Economic Growth and Income Inequality. *International Journal of Economics and Financial Issues*, 4 (1), 135-143. Retrieved from <https://dergipark.org.tr/en/pub/ijefi/issue/31961/351987>

استناد به این مقاله: رضاییان، محمود؛ هزارجریبی، جعفر و شالچی، وحید. (۱۴۰۴). نابرابری و توسعه: تحلیل نهادی فرایند توسعه. فصلنامه برنامه‌ریزی رفاه و توسعه اجتماعی، ۱۶(۶۲)، ۸۵-۱۳۰.



Social Development and Welfare Planning Journal is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License.